



KIM eNews / Dec. 31, 2000



< Kista InfoMedia > kelk@chello.se

## از آزادی بی قید و شرط «قلم، بیان و اندیشه» دفاع کنیم!

خاطرات آیت الله منتظری   
منبع: سایت [www.montazeri.com](http://www.montazeri.com)



## «فصل یازدهم: در راه انجام وظیفه»

### ◀ فهرست:

- ◀ اشتغالات فعلی در حوزه
- ◀ مسائل مختلف جهان اسلام
- ◀ دخالت در امور سیاسی
- ◀ موضعگیری درباره استقراض خارجی
- ◀ اعتراض به برگزاری کنفرانس مادرید
- ◀ ملاقات نمایندگان مجلس در ارتباط با حمایت از مردم مظلوم فلسطین
- ◀ رد تقاضای ملاقات گالیندوپل (نماینده سازمان ملل)
- ◀ سخنرانی سال ۷۱ و حمله نظامیان به بیت

- ◀ تاکید بر ضرورت عمل به قانون اساسی
- ◀ اعتراض به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت
- ◀ نامه به آیت الله گلپایگانی در ارتباط با استقلال حوزه‌ها
- ◀ دیدار با آیات عظام گلپایگانی و اراکی
- ◀ انتقام از نیروهای انقلاب به اتهام دفاع از اینجانب
- ◀ چگونگی مواضع مرحوم حاج احمد آقا خمینی در اواخر عمر
- ◀ نقل چند خواب در رابطه با مرحوم امام (ره)
- ◀ ماجرای بیمارستان لقمان حکیم و دخالت نیروهای اطلاعات
- ◀ درگذشت آیت الله اراکی، سخنرانی آقای خامنه‌ای و حمله به بیت وحدت یکسویه!
- ◀ نامه به آقای هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی
- ◀ پیام تبریک به مناسبت انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری
- ◀ پیام به آقای خامنه‌ای درباره استقلال حوزه و حفظ حریم مرجعیت
- ◀ مرجعیت شورایی یا شورای افتاء
- ◀ آزادی اجتهاد و استقلال مرجعیت شیعه
- ◀ تعیین مرجع توسط حکومت یا مردم؟
- ◀ سخنرانی ۱۳ رجب در رابطه با مرجعیت شیعه
- ◀ حمله گسترده به حسینیه، دفتر و داخل بیت
- ◀ تلاش برای خارج کردن اینجانب از منزل
- ◀ حمایت برخی از مسئولان از مهاجمان
- ◀ پیام اهانت آمیز آقای خامنه‌ای به مردم اصفهان
- ◀ مشارکت واقعی مردم در حکومت، رمز تداوم انقلاب
- ◀ پخش قدرت و نظارت مردم
- ◀ آخرین پرسش

## «فصل یازدهم: در راه انجام وظیفه»

(۱۳۷۸ - ۱۳۶۸ ه.ش)

- ◀ تدریس و تالیف
- ◀ سیاست بر پایه دیانت
- ◀ امر به معروف و نهی از منکر
- ◀ حملات متعدد گروههای فشار
- ◀ وحدت یکسویه
- ◀ آزادی اجتهاد و استقلال مرجعیت
- ◀ ماجرای ۱۳ رجب
- ◀ مشارکت واقعی مردم در حکومت، رمز تداوم انقلاب

### اشتغالات فعلی در حوزه

س: پس از جریان کنار رفتن حضرتعالی از مسئولیتهای سیاسی کشور اکنون به چه کارهایی اشتغال دارید؟

ج: همان کار طلبگی خودمان، صبحها درس می‌گویم، درس خارج فقه، عصرها هم افرادی که می‌آیند برای ملاقات یک مدتی تحف‌العقول را می‌خواندیم، یک مدتی هم کلمات قصار نهج‌البلاغه را خواندیم، الان هم اصول کافی را می‌خوانیم، و این توفیقی است برای من که اصول کافی را دیده باشم، برای افراد هم جنبه موعظه دارد، مسائل اخلاقی و توحیدی و معارف در آن مطرح می‌شود. در وقت‌های دیگر هم مسائلی را که از دفتر می‌پرسند جواب می‌دهم، علاوه بر این هر روز سعی می‌کنم روزنامه‌ها و مطبوعات مختلف را هم مطالعه کنم و از مسائل سیاسی روز مطلع باشم، البته بیشتر به همین کارهای طلبگی مشغول هستم، فرصت هم برای کارهای دیگر ندارم، سن هم که بالا می‌رود انسان طبیعتاً کارش کمتر می‌شود، حالا همین درس را هم که می‌گویم اگر بگذارند باز یک توفیقی است، ولی بعضی‌ها دلشان نمی‌خواهد که همین درس هم برقرار باشد. به بعضی از طلبه‌ها می‌گویند چرا درس فلانی می‌روید؟ حتی بعضی را برده‌اند در اطلاعات یا دادگاه ویژه و تعهد گرفته‌اند که درس فلانی نرو و بیشتر نظرشان این است که طلاب مرعوب شوند و بتدریج درس تعطیل یا خلوت شود. خوب حالا تا وقتی که افرادی می‌آیند وظیفه من است که درس برای آنها بگویم، هر وقت هم که نگذاشتند بیایند راحت می‌نشینم و مطالعه می‌کنم.

س: حضرتعالی پس از اینکه مبحث مهم ولایت فقیه (مبانی فقهی حکومت اسلامی) و کتاب زکات را به اتمام رساندید بحث مکاسب محرمه را شروع فرمودید، چه ضرورتی احساس می‌فرمودید که این مبحث را شروع کردید؟

ج: مباحث مفید و مورد ابتلا در این بحث زیاد است مثلاً مبحث غنا و موسیقی، مساله خرید و فروش اشیای نجس مثل خون، مساله صور مجسمه، مساله شطرنج و مباحث دیگر از این قبیل که مورد ابتلاست، علاوه بر اینکه اینها از مباحث طلبگی است که همه به آن توجه می‌کنند و ما هم باید به آن بپردازیم.

## مسائل مختلف جهان اسلام

س: از جنابعالی در سالهای اخیر - بعد از جریان فروردین ۶۸- که مسئولیتی نداشته‌اید به مناسبت‌های مختلف نسبت به مسائل و حوادث گوناگون سخنرانیها یا پیامهایی منتشر شده است، از باب مثال پیرامون مسائل فلسطین، لبنان، کشمیر، چین، جنگهای داخلی افغانستان، قیام مردم در عراق، تخریب مسجد بایری در هند، کنفرانس اسلامی در داکار، کنفرانس صلح خاورمیانه، کنفرانس صلح مادرید، سالگرد ۲۲ بهمن، حوادث خونین الجزایر، بمب‌گذاری در حرم حضرت امام رضا(ع) در روز عاشورا، حوادث بوسنی و هرزگوین، انتخابات ایران و سایر مسائل و اتفاقات، با اینکه جنابعالی مسئولیت رسمی نداشته‌اید انگیزه شما از این سخنرانیها و پیامها چه بوده است؟ و بفرمایید چه انگیزه‌ای موجب می‌شود علیرغم همه این بی‌مهریها و حق‌کشیها، حضرتعالی هنوز هم از اصول و اهداف انقلاب اسلامی و قانون اساسی بیش از دیگران دفاع نمایید؟

ج: پست رسمی نداشتن غیر از مسئولیت نداشتن است، همه افراد مسلمان نسبت به همه مسائل جهان اسلام به اندازه شناخت و قدرت خود مسئولیت شرعی و وجدانی دارند و حق ندارند بی‌تفاوت باشند. خدای دانا و توانا در آیه ۷۱ سوره توبه می‌فرماید: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» همه مردان و زنان مومن نسبت به یکدیگر ولی و صاحب اختیارند تا امر به معروف و نهی از منکر نمایند. خداوند کریم این فریضه الهی را بر عهده همه مومنین و مومنات قرار داده، و معروف و منکر در دید وسیع شامل همه موارد فردی و اجتماعی و سیاسی می‌شود. آنچه به نفع اسلام و مسلمین باشد معروف، و آنچه به ضرر و زیان آنان باشد منکر است. هیچ کس حق ندارد نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد بی‌تفاوت باشد. بر مردم لازم است تذکر دهند، کمک نمایند، و بر مسئولین لازم است به تذکرات توجه نمایند و به اندازه قدرت ترتیب اثر بدهند.

در حدیث معتبر از رسول خدا(ص) نقل شده: «من اصبح لایهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم» (۱) هر کس صبح کند در حالی که به امور مسلمانها اهتمام ندارد مسلمان نمی‌باشد. «امور» جمع «امر» است و جمع مضاف مفید عموم است، و معمولاً کلمه «امر» به کارهای مهم اجتماعی و سیاسی اطلاق می‌شود. این وظیفه‌ای است که بر عهده مسلمانها گذاشته شده و هیچ کس و هیچ مقامی حق ندارد مردم را از عمل به این وظیفه اجتماعی باز دارد.

و باز از رسول خدا(ص) نقل شده: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» (۲)، و نسبت به این وظیفه اجتماعی، علما و دانشمندان مسئولیت‌سنگین تری دارند. در خطبه شقشقیه نهج البلاغه (۳) از کلام امیرالمومنین (ع) می‌خوانیم: «و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم» و آنچه خدا پیمان گرفته بر عهده علما که در برابر شکم خوارگی ستمکاران و گرسنگی ستمدیدگان ساکت و بی‌تفاوت نباشند. ظاهراً این شکم خوارگی و گرسنگی کنایه از مطلق تعدیات و تجاوز به حقوق است که از ناحیه قشری از جامعه نسبت به دیگر از ضعفا و مظلومین انجام می‌شود و علما در برابر این بی‌عدالتیها مسئولیت دارند.

بالاخره ما باید میان «مابالذات» و «مابالعرض» فرق بگذاریم، هر چه باشد این انقلابی است که همه مردم در آن شرکت داشتند و بسیار برای آن سرمایه‌گذاری و مجاهدت شده است و مردم این همه در راه آن شهید و جانباز داده‌اند و چقدر به مردم وعده داده شده است، و لذا همه در برابر آن مسئولیت داریم، از طرف دیگر من همه زندگیم را وقف این انقلاب کرده‌ام و کسی که برای به ثمر رسیدن چیزی زحمت کشیده باشد و در رشد و پرورش آن خون دل خورده باشد همواره برای حفظ آن دلسوزی می‌کند. بالاخره من این بی‌مهریها و اجحافها را به حساب اشخاص می‌گذارم نه به حساب اصل انقلاب، دفاع از اساس اسلام و جمهوری اسلامی و حقوق مردم را وظیفه خود می‌دانم.

مسائل جهان اسلام هم چیزی نیست که فقط من در آنها مسئولیت داشته باشم، این وظیفه همه مسلمانان است که نسبت به مسائلی که در جهان اسلام می‌گذرد بی‌تفاوت نباشند و از مسلمانان و مظلومان جهان حمایت کنند، و روی همین اساس است که هر وقت احساس می‌کنم حرف من ممکن است موثر باشد در باره مسائل و مشکلات جهان اسلام موضعگیری می‌کنم و تذکراتی را که

به نظرم لازم می‌رسد بیان می‌دارم.  
(پیوستهای شماره ۱۹۳ الی ۲۱۶)

× × × پاورقی × × ×

- ۱- کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب «الاهتمام بامور المسلمین والنصیحه لهم و نفعهم»، حدیث ۱
- ۲- بخاری، جلد ۱، صفحه ۱۶۰، کتاب الجمعة
- ۳- خطبه سوم نهج البلاغه

## دخالت در امور سیاسی

س: بر اساس آنچه می‌گویند در نامه ۶۸/۱/۶ آمده، مرحوم امام حضرتعالی را از دخالت در امور سیاسی نهی کرده‌اند، بفرمایید آیا چنین نهی وجود داشت یا نه؟

ج: در این نامه -بر فرض صحت انتساب آن به امام- به من توصیه شده که در هیچ کار سیاسی دخالت نکنم، در حالی که -همان‌گونه که در فصل دهم گذشت- آیت‌الله خمینی در تحریرالوسیله در باب صلات جمعه راجع به خطبه جمعه می‌گویند: «اگر کسی بگوید دین از سیاست جداست نه دین را شناخته نه سیاست را». سیاست بر مبنای آنچه معمول دنیاست یعنی حقه و تزویر و اینکه عواطف انسانی و همه چیز را انسان کنار بگذارد، این سیاست جزو دین نیست، ولی عقیده ما این است که دین اسلام مشحون از سیاست است و حکومت و سیاست جزو بافت اسلام است، اگر به کسی بگویند در سیاست دخالت نکن معنای آن این است که تو دین نداشته باش، و اصولاً دفاع از مظلوم و امر به معروف و نهی از منکر جزو دین است و نمی‌شود به کسی گفت شما دین نداشته باش، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه همه افراد است و هر کس هم ساکت و بی‌تفاوت باشد گناه کرده است.

گذشته از اینکه این گفته با آنچه در نامه ۱/۸ آمده و توصیه شده که «نظام و حوزه از نظرات شما استفاده کنند» در تعارض است، زیرا قرار نیست که نظام در شکایات و سهویات نماز یا در مسائل حیض و نفاس از نظرات من استفاده کند.

از طرف دیگر من مقلد ایشان نبوده‌ام که بخواهم تکالیفم را از ایشان تبعیت کنم، الحمدلله در حدی هستم که نخواهم تقلید کنم، و اساساً این‌گونه مسائل تقلیدی نیست و هیچ کس حتی مقلدین را هم نمی‌توان از دخالت در مسائل سیاسی و اجتماعی منع کرد. بنابراین من وظیفه‌دینی و اجتماعی خود می‌دانم در مواردی که تشخیص می‌دهم ساکت و بی‌تفاوت نباشم و در این زمینه از کسی اجازه نمی‌گیرم.

## موضعگیری درباره استقراض خارجی

س: حضرتعالی در اواخر سال ۱۳۶۸ سخنرانی مهمی راجع به مساله استقراض خارجی بیان فرمودید که واکنشهای متفاوتی را به دنبال داشت و تبلیغات وسیعی علیه شما صورت پذیرفت، بفرمایید مبنای حضرتعالی برای این صحبت و موضعگیری چه بود؟

ج: مساله استقراض خارجی را در زمان حیات امام می‌خواستند انجام بدهند و در همان وقت من در آخرین ملاقاتم با حضرت امام صحبت کردم (پیوست شماره ۱۶۰) ایشان به حاج احمدآقا گفتند بگویید این کار را نکنند، من هم مدتی پس از رحلت امام که آقایان مساله استقراض خارجی را در مجلس تصویب کردند به آن اعتراض کردم و در ضمن نظر ایشان را گفتم، آقایان هوجوی گری کردند و گفتند اینها استقراض نیست، ولی الان می‌بینیم تا سی میلیارد دلار آن را خود آقایان تصدیق دارند و در پرداخت آن هم مانده‌اند، من این را به عنوان وظیفه گفتم، شورای نگهبان هم

استقراض را تصویب کرده بود، من آن را تا آخر با دقت مطالعه کردم و دیدم چیز خیلی بدی است، لذا تصمیم گرفتم حداقل همان نظر امام را بگویم، به همین جهت دو روز در این رابطه صحبت کردم، یک روز در دیدار با مردم و یک روز هم در درس، بعد گفتم بروم با آیت الله مومن که عضو شورای نگهبان است صحبت کنم، شب رفتم منزل آقای مومن و قضیه را با او مطرح کردم، گفتم: «آقای مومن شما در شورای نگهبان چطور راجع به این موضوع چیزی نگفتید؟» گفت: «واقعش این است که ما فرصت مطالعه این جور چیزها را نداریم، آقای شرعی در مجلس است من از او پرسیدم ایشان گفت می‌خواهند یک چیزهایی را نسیه بخرند و مطلب مهمی نیست، ما هم به ایشان اعتماد کردیم که مساله مهمی نیست». شورای نگهبانی که باید مسائل را با دقت مطالعه و موشکافی کنند این طور برخورد می‌کنند! من طلبه اینجا در قم تصویب آقایان را مطالعه کردم دیدم چیز بدی است، به زبان ملت است و معنای آن فروش کشور است، وقتی ما استقلال اقتصادیمان را از دست دادیم و وابسته اقتصادی به جای دیگری شدیم قهرا وابسته سیاسی هم خواهیم شد، وابسته فرهنگی هم خواهیم شد، سیاست و فرهنگ امروز تابع مسائل اقتصادی است، من دیدم آینده این کار واقعا به ضرر کشور است لذا اعتراض کردم. غالب پولهای قرض شده به مصرف طرحهای نیمه تمام راکد رسیده که دولت امکان اتمام آنها را ندارد و در نتیجه طرحها بی‌فایده و کمر ملت زیر بدهیهای خارجی خم، و نام این کارهای خلاف و نپخته سازندگی گذاشته شد.

(پیوستهای شماره ۲۱۷ و ۲۱۸)

س: آیا در طرح این مساله با کسی هم مشورت فرمودید، و آیا احساس نمی‌کنید اگر این گونه مسائل را به صورت خصوصی و با پیغام دادن به مسئولین پیگیری بفرمایید بهتر از این است که در سخنرانی عمومی مطرح بفرمایید تا به این شکل خشن با آن برخورد نشود؟

ج: همین مساله را که این قدر سروصدا روی آن علیه ما به راه انداختند من اول در ارتباط با آن با بعضی افراد مشورت کردم، بعضی گفتند مطرح کردن آن این ضررها را دارد، بعضی گفتند فلان ضرر را دارد و فعلا به موقعیت و مرجعیت شما صدمه می‌زند و...، اما معنای مشورت این نیست که انسان دست از نظر صحیح خودش بردارد بلکه معنای مشورت این است که انسان با افراد مشورت کند تا مساله پخته بشود، بعضی وقتها انسان قانع می‌شود بعضی وقتها قانع نمی‌شود، من بعد از آنکه مشورت کردم و قانع نشدم باز با قرآن استخاره کردم، آیه بسیار خوبی آمدن هم صحبت کردم، آن وقت علیه من امام جمعه شیراز صحبت کرد، آقای ری شهری در اصفهان صحبت کرد، روزنامه‌های وابسته سروصدا و تبلیغات به راه انداختند، اما من مصلحت نظام و انقلاب و مردم را در نظر گرفتم و پس از چندسال مشخص شد آنهایی که به این نصیحت من گوش ندادند چه ضرری به کشور زدند، آقای خامنه‌ای نیز در این اواخر با آن مخالفت کرد هر چند در آن اوایل از آن حمایت می‌کرد، آقای موسوی اردبیلی نیز در آخرین نماز جمعه‌ای که در تهران خواند به عواقب سوء آن و نیز به موضع‌گیری من اشاره داشت.

اما اینکه می‌گویید چرا به آقایان تذکر ندادید، آقایان اصلا گوش نمی‌دادند، و به اصطلاح مرا بایکوت کرده بودند همچون حال فعلی، بالاخره ما گفتیم این مساله را در سخنرانی عمومی مطرح می‌کنیم حداقل یک عده بفهمند که این مسائل هست، و از قول حضرت امام هم نقل کردم. اصلا این امر که چند نفر برای مردم تصمیم بگیرند و کسی هم هر چند به عنوان راهنمایی حق نداشته باشد اظهار نظر کند امری است برخلاف عقل و شرع، و برخلاف آزادی است که به مردم انقلابی ما وعده داده شد، با منطق آقایان باید روی همه آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر خط قرمز کشید.

س: پس از سخنرانی حضرت‌عالی پیرامون استقراض، چه عکس‌العملی از سوی مسئولان صورت پذیرفت و آیا نصایح شما را جامه عمل پوشاندند یا خیر؟

ج: پس از این سخنرانی نه تنها مسئولان به تذکرات من توجهی نکردند بلکه یک عده را تحریک کردند تا در نماز جمعه و مدرسه فیضیه و مقابل بیت من بیایند و شعارهای تهدیدآمیز بدهند و فحاشی کنند. در مدرسه فیضیه تجمع به راه انداختند، فرزندان مرحوم شهید سعیدی را تحریک

کردند و آنان علیه من سخنرانی کردند، آقای حائری شیرازی در نماز جمعه شیراز و آقای ری شهری در اصفهان سخنان تندی علیه من گفتند و به دنبال آن هم روزنامه‌ها و مطبوعات وابسته شروع کردند به جنجال و اهانت، و گفتند فلانی دارد چوب لای چرخ دولت می‌گذارد و ساده‌اندیش است و از این حرفها! خلاصه با این کارها خواستند مساله را تحت الشعاع قرار دهند، و من روز شنبه قبل از شروع درس مجدداً در این باره صحبت کردم و گفتم شما حالا گوش نمی‌دهید ده سال دیگر معلوم می‌شود که حرف من درست بوده و این استقراض به ضرر مملکت بوده است (پیوست شماره ۲۱۹)، اتفاقاً به ده سال هم نکشید، چهارپنج سال بعد همه فهمیدند ضرر این کار بیشتر از منفعتش بوده و هنوز هم دولت نتوانسته از زیر بار این بدهیها بیرون بیاید. شاگردان درس هم وقتی این حرکات بچه‌گانه را دیدند نامه‌ای به شخصیتها و مسئولین نوشتند که ترتیب اثری داده نشد و مثل خیلی دیگر از نامه‌ها و شکایات بی‌جواب ماند.

(پیوست شماره ۲۲۰)

### اعتراض به برگزاری کنفرانس مادرید

س: هنگام برگزاری کنفرانس مادرید در اسپانیا حضرتعالی سخنرانی مهمی را در جلسه درس خود ایراد نمودید که در آن ضمن تعطیلی درس و اعلام عزای عمومی از همه شاگردان و طلاب و فضلا و اقشار مختلف درخواست نمودید تا نسبت به برگزاری این کنفرانس اسرائیلی اعتراض نمایند، و متعاقب آن شاگردان حضرتعالی که شاید تعدادشان به حدود هزار نفر می‌رسید در خیابانهای قم تا حرم مطهر و مدرسه فیضیه اقدام به راهپیمایی کردند که جو عمومی حوزه را در همان روز دگرگون ساخت و دروس حوزه که تا آن ساعت برقرار بود تعطیل شد و شورای مدیریت هم با انتشار اطلاعیه‌ای دست نویس کلیه دروس مدارس تحت پوشش را تعطیل و مراسمی را در ساعت ده صبح همان روز در مدرسه فیضیه برگزار نمود و یکی از آقایان مدرسین در آن مراسم سخنرانی کرد، که متأسفانه نه برگزارکنندگان و نه سخنران و نه رسانه‌ها از بانی و مسبب اصلی این حرکت هیچ‌یادی نکردند و به نام خود تمام نمودند. لطفاً در باره ضرورت اعلام این حرکت عمومی و مسائل پیرامون آن توضیح بفرمایید.

ج: بله در آن روز من احساس کردم که در دفاع از مردم فلسطین لازم است اقدام شود و تحرکی صورت پذیرد، و لذا آن سخنرانی را در درس ایراد کردم و در اعتراض به برگزاری این کنفرانس عزای عمومی اعلام و درس را تعطیل کردم و گفتم قاعده‌اش این بود که امروز کشور ماسراسر اعتراض باشد، ولی حالا که ما امکانات نداریم و دست ما کوتاه است بیش از این از ما انتظار نمی‌رود، و به آقایان طلاب و فضلا گفتم به اندازه توان خود اعتراضشان را اعلام کنند، و آنان هم به یک راهپیمایی خودجوش اقدام کردند که اثر خوبی در حوزه و کشور داشت و متعاقب آن دروس حوزه تعطیل شد و مجلس هم جلسه آن روز خود را نیمه‌تمام گذاشت و انعکاس خوبی پیدا کرد، هرچند آنان هیچ‌نامی از من نیاوردند و به نام خود تمام کردند، ولی قصد من حمایت از مردم فلسطین بود که الحمدلله انجام شد، در این قبیل موارد صحبت از من و شمانیست صحبت از مصالح اسلام و مسلمین است.

(پیوست شماره ۲۲۱)

### ملاقات نمایندگان مجلس در ارتباط با حمایت از مردم مظلوم فلسطین

س: در سالهای پس از برکناری، جمعی از نمایندگان مجلس به خدمت حضرتعالی رسیدند و پس از این ملاقات گویا با آنها برخورد شده بود که چرا به دیدن شما آمده‌اند، جریان این دیدار چه بود؟ ج: در آن ایام در تهران سمیناری به عنوان حمایت از فلسطین تشکیل شده بود و در همین رابطه

تعدادی از نمایندگان مجلس به قم آمده بودند که به اصطلاح با مراجع راجع به مساله فلسطین دیداری داشته باشند، این افراد در قم به منزل من هم آمدند، آقای حاج شیخ حسین هاشمیان نایب رئیس اول مجلس، آقای هدایتی، آقای صالح آبادی و آقای سیدهادی خامنه‌ای از جمله آنان بودند. من راجع به فلسطین برای آنها صحبت کردم، گفتم شعار تنها برای فلسطین کافی نیست، باید از راههای مختلف به آنها کمک مالی و تسلیحاتی کرد که این بچه‌های فلسطینی که با سنگ از خودشان دفاع می‌کنند بتوانند در مقابل اسرائیل به شکل بهتری از خودشان دفاع کنند. بعد این آیه شریفه را خواندم: «و اذ تاذن ربك لیبعثن علیهم الی یوم القیامه من یشیئون سوء العذاب» (۱) و گفتم مطابق نص صریح قرآن کریم یهودیان صهیونیسم همیشه این گرفتاریها را دارند و راحتی و آسایش نخواهند داشت، بعد آن حدیث را که در بحار است برای آنها خواندم که حضرت صادق (ع) در مورد کسانی که در نهایت یهود را منقرض می‌کنند می‌فرماید: «هم والله اهل قم، هم والله اهل قم، هم والله اهل قم».

این حدیث در جلد پنجاه و هفتم چاپ بیروت و جلد شصتم چاپ تهران از کتاب بحار الانوار صفحه ۲۱۶ می‌باشد. این حدیث خیلی حدیث دلگرم کننده‌ای است، من این حدیث را برای آنها خواندم و گفتم از باب اینکه قم مرکز علمای اسلام است این نهضت ان شاء الله از قم شروع می‌شود و با وحدت مسلمانان به پیش می‌رود و به نتیجه می‌رسد، بالاخره در این زمینه‌ها مقداری صحبت شد، اصلا راجع به سیاست و رهبری و نظام و این مسائل هیچ صحبت نشد، ولی متاسفانه وقتی آقایان رفته بودند تهران با آنها برخورد شده بود که بله اینها رفته‌اند در قم که فلانی را زنده کنند، مثل اینکه من مرده‌ام و اینها باید بیایند مرا زنده کنند! غافل از اینکه به قول عوام: «شتر خوابیده هم که باشد از الاغ بزرگتر است».

بعد آقایان رفته بودند منزل آیت الله گلپایگانی، برحسب نقل آقایان ایشان پیرمرد و بیمار اصلا اول متوجه نشده بودند که اینها آمده‌اند برای اظهار هماهنگی با فلسطینیان. فرموده بودند در فلسطین مگر چه خبر شده است؟ بعد رفته بودند منزل آیت الله اراکی پسر ایشان هرچه خواسته بود به ایشان کلمه فلسطین را بفهماند اصلا گوش ایشان نشنیده بود که چه می‌گوید و ایشان همین جور که نشسته بودند اشعاری رازیر لب زمزمه می‌کرده‌اند، بعد خود این نمایندگان گفته بودند ما تنها جایی که استفاده کردیم منزل فلانی بود. بعد تعدادی از آقایان را دادگاه ویژه احضار کرده بود، در مجلس علیه آنان معرکه گرفته بودند، آقای صالح آبادی را که نماینده مشهد بود دو سه ماه زندان کردند، اینها از همان ظلمهایی است که در این کشور متاسفانه به اسم اسلام انجام می‌شود، با این روش به کجا می‌خواهیم برویم خدا می‌داند!؟

× × × پاورقی × × ×

۱ - سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶۷

### رد تقاضای ملاقات گالیندوپل (نماینده سازمان ملل)

س: بعد از تضحیقاتی که نسبت به بیت حضرت تعالی صورت گرفت گویا از مجامع بین المللی از جمله کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل هیاتی برای رسیدگی به مساله حقوق بشر به سرپرستی گالیندوپل به ایران آمده بودند و از جمله تقاضای ملاقات با حضرت تعالی را داشتند و حضرت تعالی حاضر نشدید با آنها ملاقات کنید، بفرمایید انگیزه حضرت تعالی از رد این ملاقات چه بود؟

ج: بله اگر گالیندوپل می‌آمد اینجا من حرفهای زیادی برای گفتن داشتم، برای اینکه در این



شرایط هم نسبت به من فشار هست هم نسبت به مردم، ولی من دیدم اگر اینها بیایند و ما بخواهیم همه حرفها را بزنیم بالاخره یک مقدار پرده‌داری می‌شود، باید اصل این انقلاب باقی‌بماند و جوری نشود که از صحبت‌های ما علیه اصل انقلاب بهره‌برداری بشود، و اگر هم انسان بخواهد پیش آنها مسائل را نگوید و مسامحه کند آن هم درست نیست، برای اینکه آنها منعکس می‌کنند که فلانی هم چیزی برای گفتن نداشت و معنای این حرف این بود که هیچ‌اشکالی وجود ندارد و در ایران حقوق انسانها حفظ می‌شود و آزادی هم هست. بالاخره برای من دوران امر بین محذورین بود، از یک طرف اگر می‌خواستیم چیزی نگوییم این معنا تثبیت می‌شد که همه چیز در ایران درست است و اگر می‌خواستیم بگوییم پرده‌داری بود و دلمان نمی‌خواست که به اصل انقلاب و اصل نظام اسلامی و کشور ضربه بخورد، روی این اصل من ملاقات با آنها را نپذیرفتم. البته از آن طرف هم معلوم نیست که آنها صددرصد مدافع حقوق انسانها باشند، آنان شعارهای آزادی و حقوق انسانها را سر می‌دهند ولی بسا پشت‌پرده ایادی‌ای هست که به‌همین بهانه می‌خواهند اصل اسلام و کشوری را که به اسم اسلام است زیر سؤال ببرند و بگویند اسلام با حقوق انسانها مخالفت دارد، اینها بسا در این مایه‌ها هم باشند.

## سخنرانی سال ۷۱ و حمله نظامیان به بیت

س: حضرت‌عالی در ۲۱ بهمن سال ۷۱ سخنرانی مهمی به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب ایراد فرمودید که متعاقب آن در روز جمعه ۲۳ بهمن گروه‌های فشار پس از نماز جمعه به حسینیه و دفتر حضرت‌عالی حمله کرده و با پرتاب سنگ و شعارهای مستهجن اقدام به تهدید نمودند، و روز شنبه ۲۴ بهمن نیز به محل درس یورش آورده و عده‌ای از شاگردان را مورد ضرب و شتم قرار داده و بازداشت نمودند، شب‌شب نیز نیروهای نظامی زیادی ضمن محاصره منطقه به حسینیه و دفتر حضرت‌عالی هجوم آورده و خسارات زیادی را وارد ساختند، لطفاً ضمن بیان ماجرا بفرمایید چه چیزی موجب گردید تا حضرت‌عالی ضرورت آن سخنرانی را احساس نمایید، و آیا حملات پس از آن را پیش‌بینی می‌کردید؟

ج: در آن زمان خفقان شدیدی علیه برخی نیروهای انقلاب به وجود آمده بود، تعداد زیادی از بچه‌های خوب انقلاب را به بهانه‌های مختلف بازداشت کرده بودند و هیچ کس صدایش بلند نمی‌شد و اعتراض نمی‌کرد، برخی مسئولان هم مصاحبه کرده و به دروغ ادعا کردند که ما حتی یک زندانی سیاسی در ایران نداریم! در همان ایام آقای حاج داوود کریمی و آقای محمود دردکشان و بعضی دیگر از نیروهای مخلص رادستگیر کرده و تحت فشارهای روحی و جسمی قرار داده بودند و -برحسب آنچه نقل شد- از آنان خواسته بودند تا مصاحبه تلویزیونی کنند و بگویند ما زیر نظر آقای منتظری قصد کودتا و براندازی داشتیم و...! خلاصه در آن شرایط من احساس کردم که لازم است سکوت را بشکنم و در حد توان از حقوق بچه‌های مخلص انقلاب دفاع کنم و تذکراتی را که به نظرم می‌رسید گوشزد نمایم. صحبت‌های من در آن روز شاید کمتر از ربع ساعت بود، دو روز پس از این صحبت‌ها یک عده را از نماز جمعه تحریک کردند و مقابل خانه ما تجمع کرده و با شعارهای زننده و پرتاب سنگ اقدام به تهدید نمودند. روز سوم هم تعدادی از آنان به طور هماهنگ به محل درس آمدند تا درس را به هم بزنند، من تصمیم گرفته بودم به هر ترتیب شده در درس حاضر شوم و درس را بگویم ولی وقتی مشورت کردم عده‌ای معتقد بودند ممکن است اینها اهداف دیگری داشته باشند و در نهایت میان آنها و شاگردان درگیری و زدو خورد صورت بگیرد، روی این اساس چون نزدیک ماه مبارک رمضان هم بود -وسه روز بیشتر به تعطیلات حوزه نمانده بود- به احمد آقا گفتم برو اعلام کن درس تا بعد از ماه مبارک تعطیل است، و احمد هم همین کار را کرد و تقریباً برنامه آنان به هم خورد، ولی با این حال شروع کرده بودند به شعار دادن و ضرب و شتم بعضی از شاگردان، و اطلاعات هم که در صحنه حضور داشت علناً از آنها حمایت کرده و بعضی از شاگردان مضروب را دستگیر کرده بود!

خلاصه جو رعب و وحشت شدیدی درست کردند و این ادامه داشت تا اینکه در همان شب حدود ساعت ده به همراه حدود هزار نیروی نظامی به فرماندهی آقای روح‌الله حسینیان و با قطع برق و

تلفن، منطقه را محاصره کرده و با جرثقیل و دستگاه برش و... اقدام به کندن درها و شکستن شیشه‌ها نمودند و وارد دفتر و حسینیه و تلفنخانه و خانه پاسدارها شدند و اموال شخصی از جمله اموال مربوط به مرحوم محمد و نیز آرشو چهارده ساله ما را که مجموعه ارزشمندی بود - به گفته آقایان با چند وانت- بردند. خلاصه این تهاجم تا حدود ساعت سه بعد از نیمه شب ادامه داشت و همسایه‌ها و اهل محل را دچار وحشت و اضطراب نمود. متأسفانه در بعضی روزنامه‌ها اخبار و حوادث را به صورت وارونه منعکس کردند و هر چه خواستند نوشتند و این در حالی بود که ما حق یک کلمه تکذیب و دفاع نداشتیم.

س: در صورتی که صلاح می‌دانید بفرمایید هنگام هجوم نیروهای نظامی و اطلاعاتی به بیت حضرتعالی در سال ۱۳۷۱ که به دنبال سخنرانی شما اتفاق افتاد، حضرتعالی و خانواده و بستگان در کجا به سر برده و از نظر روحی چه وضعیتی داشتید و در آن لحظات پر اضطراب چه می‌کردید؟

ج: متأسفانه برخی از پاسدارهای منزل و بعضی از آقایان همسایگان از جریان اطلاع پیدا کرده بودند ولی به من نگفتند. من یک دفعه دیدم صدای کندن درها و شکستن شیشه‌ها و هیاهوی زیادی می‌آید و خانه ما از دو طرف و خانه‌های اطراف محاصره شده و احدی را اجازه ورود و خروج نمی‌دهند، و خبر آمد که خانواده مرحوم ربانی املشی غش کرده است، برق و تلفن‌ها قطع شد و خانواده ما گریه می‌کرد، و در این اثنا خانواده سعید که تازه بچه‌دار شده بود هراسان و گریان آمد در اطاق من که چه باید کرد، و این جریان پنج ساعت طول کشید. آرشو چندین ساله و نامه‌ها و تلگرافات و روزنامه‌ها و لوازم صوتی و زیراکس و ضبط و ماشینها هر چه بود حتی پولها را بردند و بعدا شاهدان عینی ماجرا گفتند که برخی افراد سپاه و اطلاعات و مساعدین آنها بعضی از اشیاء را از یکدیگر می‌ربودند، منتها بعضی از اشیاء و پولها را بعدا برگرداندند و بسیاری را ندادند که ندادند. آقای مومن گفتند: «من خودم از آقای خامنه‌ای شنیدم که گفتند لوازم و اشیاء ایشان را پس بدهید، ولی تا حال که نداده‌اند، چند روز بعد از عید آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه بود آمد منزل ما به عنوان دیدار عید و گفت: «آقای هاشمی در سفر بوده‌اند و آقای خامنه‌ای هم خبر نداشتند»، من گفتم: «حالا که خبر پیدا کردند چه عکس‌العملی نشان دادند؟!».

من الحمدلله استقامت خود را در آن شب از دست نادم و مشغول ذکر و دعا و قرآن بودم. اجمالی از جریان را من در نامه ۱۲ صفحه‌ای مورخ ۱۳۷۲/۲/۱۰ ذکر کرده‌ام (پیوست شماره ۲۲۲) و مجموع صحبت من و مصاحبه احمدآقای ما و اعلامیه‌ها و پیامدهای این جریان در جزوه‌ای به نام «واقعه بهمن ۱۳۷۱» جمع‌آوری شده، منتها همه آزادند که نسبت به من هر کاری خواستند انجام دهند ولی ما نه اجازه گفتن داریم و نه اجازه پخش آن، و ان شاء الله در قیامت کبری به همه گفتارها و کردارها رسیدگی می‌شود.

(پیوستهای شماره ۱۵۹ و ۲۲۳ الی ۲۳۲)

### تاکید بر ضرورت عمل به قانون اساسی

س: حضرتعالی در صحبتهایتان همواره بر عمل به قانون اساسی تاکید داشتید، آیا تخلف از قانون اساسی وجود داشت که بر پایبندی به آن تاکید می‌فرمودید؟ آیا به نظر حضرتعالی ولی فقیه نمی‌تواند از موضع بالاتر از قانون اساسی تصمیم‌گیری کند؟ مسائلی نظیر تشکیل «مجمع تشخیص مصلحت نظام» و یا «دادگاه ویژه روحانیت» و موارد دیگری از این قبیل که در قانون اساسی وجود نداشت در زمان مرحوم امام و به‌دستور ایشان تشکیل شد، حضرتعالی در این موارد چه نظری داشتید؟

ج: من با اینها مخالف بودم، الان هم مخالف هستم، در قانون اساسی آزادی ملت و آزادی احزاب به معنای واقعی آن آمده است ولی الان آیا به آن عمل می‌شود؟ همین چندروز پیش آقای خامنه‌ای صحبت کرد که دانشگاه باید در سیاست دخالت کند، آیا واقعا اگر دانشجویان بخواهند یک خط سیاسی مستقل داشته باشند کسی مزاحم آنان نمی‌شود؟ یا اینکه دانشجویان باید سیاسی باشند

بدین معناست که همه آنها باید بگویند هر چه شما می‌گویید درست است و گرنه گروه‌های فشار و امثال شعبان‌بی‌مخها را به سراغتان می‌فرستیم، خلاصه در ذهن آقایان این است که نظام یعنی اشخاص. در قانون اساسی آزادی و تعدد احزاب بر اساس اسلام و در چهارچوب قانون اساسی آمده است، منتها در خیلی موارد مشاهده می‌کنیم که به قانون اساسی عمل نمی‌شود، اینکه بیاییم در مقابل مجلس و نهادهای قانونی دیگر یک مجمع تشخیص مصلحت درست کنیم، هر جا هم هر چه را خواستیم با زور و ولایت فقیه درست کنیم این چیز درستی نیست، برای ولی فقیه هم در قانون اساسی یک وظایف خاصی مشخص شده است، اگر کاری در مملکت ضروری بود که صورت بگیرد باید از طریق مجلس و همان کانالهایی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است صورت بگیرد و الا اگر بنا شود هر چه ولی فقیه خواست انجام شود اولاً دیگر نیازی به قانون اساسی و مجلس نباید داشته باشیم و ثانیاً این خطمشی در نهایت از دیکتاتوری سر در می‌آورد و دنیای امروز با دیکتاتوری سازگار نیست. حکومتی که بر اساس دیکتاتوری باشد دوام نمی‌آورد و آقایان هم اشتباه می‌کنند، اگر چنانچه با ملت بسازند و به مردم مطابق قانون اساسی آزادی بدهند و دخالت‌های بیجا نشود به نفع خود آقایان هم هست. بلی اگر منظور از مجمع تشخیص مصلحت کمک به مجلس شورای اسلامی باشد بدین نحو که از صاحب‌نظران در مسائل سیاسی و اقتصادی - با قطع نظر از خطبازیهای سیاسی - دعوت شود تا در مسائل مهمه کشور بحث شود و پس از تضارب افکار و به دست آوردن نتیجه، نتیجه را با محصل ادله به مجلس شورا بدهند تا آنان آن را مطرح و رای‌گیری نمایند این کار کار خوبی خواهد بود و در حقیقت کمکی است برای مجلس شورا، و بالاخره مجمع تشخیص مصلحت به نحوی که آقایان طرح‌ریزی کرده‌اند منجر به تعدد مراکز تصمیم‌گیری و حکومت فردی می‌شود، و در حقیقت فاتحه مجلس شورا و جمهوریت حکومت خوانده شده است. در اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی آمده است: «پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است.» ولی مجمع تشخیص مصلحتی که آقایان درست کرده‌اند رئیس جمهور عضو آن و رئیس مجمع بر او ریاست دارد و در حقیقت مجمع تشخیص مصلحت دولتی است مستقل فوق دولت رسمی کشور و قهراً بر خلاف بسیاری از اصول قانون اساسی بویژه اصل چهارم می‌باشد، و این امر در قانون اساسی اول نبود و در بازنگری اضافه کردند. در این رابطه می‌توان به کتابچه «حکومت مردمی و قانون اساسی» که نگارش اخیر اینجانب است مراجعه نمود.

## اعتراض به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت

س: آیا راجع به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت و یا دادگاه ویژه روحانیت با حضرتعالی صحبت نشده بود؟

ج: نه، با من صحبت نشده بود و من اینها را مخالف قانون اساسی می‌دانم، دادگاه ویژه روحانیت خلاف قانون اساسی است، در قانون اساسی هست که مرجع همه تظلمات دادگستری است، ولی فقیه فقط می‌تواند رئیس قوه قضائیه را مشخص کند، ولی اینکه بیاید یک تشکیلات جدادرسرست بکند آن هم به صورت در بسته که هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند این کار خلاف قانون اساسی است. افرادی که کار می‌کنند، خرجهایی که می‌شود با این وضع اقتصادی مملکت، اینها همه خلاف قانون اساسی و ظلم به مردم است، و در زمان مرحوم امام، ایشان در پاسخ به نمایندگان مجلس بر ضرورت اجرای قانون اساسی و هماهنگی با آن تاکید کردند و این تشکیلات فراقانونی را به خاطر زمان جنگ ذکر کردند، ولی مشاهده می‌شود بعد از ایشان هنوز هم این روند ادامه دارد.

س: آیا احکام آنها شرعی است؟

ج: احکام آنها هم شرعی نیست، شنیدم که یکی از قضات همین دادگاه ویژه به یک نفر - که روحانی نیست و به اتهام ارتباط با من بازداشت شده بود - گفته بوده: «پرونده شما هیچ چیز که

قابل تعقیب باشد ندارد فقط یک نامه به آیت‌الله خامنه‌ای بنویس توبه بکن»، او گفته من کاری نکرده‌ام که توبه کنم، بعد همین قاضی آمده است چهارسال زندان به همین آقا داده است! خوب آقای قاضی تو که می‌گویی در پرونده چیزی نیست که زندان داشته باشد چرا این فرد را به چهارسال زندان محکوم کرده‌ای؟! چنین حکمی آیا شرعی است؟

س: گویا یک بار آقای بجنوردی در زمانی که عضو شورای عالی قضایی بود به امام پیشنهاد کرده بود که در دادگستری یک شعبه‌ای به این مساله یعنی رسیدگی به تخلفات روحانیت اختصاص داده شود و دادگاه ویژه روحانیت لغو شود، جریان این قضیه چه بوده است؟  
ج: این جریان در خاطر من نیست، ممکن است آقای بجنوردی در آن زمان چنین پیشنهادی داده باشند.

س: آیا شخص حضرت‌عالی در این زمینه با حضرت امام صحبت نکردید؟  
ج: تلفنگرامی در این رابطه به معظم‌له زده شد که متن آن موجود است و احمدآقا از قول امام جوابی برای آن نوشته بودند.  
(پیوستهای شماره ۲۳۳ و ۲۳۴)

س: حضرت‌عالی در نامه‌ای که در سال ۱۳۷۲ خطاب به ملت ایران نوشتید مطالب مشروح و مستدلی را درباره غیر قانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت بیان داشتید، لطفا در این باره نیز توضیح بفرمایید.

ج: پس از حمله به بیت من و غارت اموال و آرشیو چهارده ساله و مجلات و نامه‌ها و تلگرافات مردم، من یک نامه دوازده صفحه‌ای نوشتم و در آن راجع به دادگاه ویژه و عدم مشروعیت آن مطالبی را گوشزد کرده‌ام که بد نیست حالا که این قضیه مطرح شد قسمتهایی از آن را برای شما بخوانم، البته من این مطالب را برای تاریخ نوشته بودم:  
«... دادگاه ویژه که از قرار معلوم عامل تهاجم شبانه به بیت اینجانب و سلب امنیت از ساکنین این منطقه و غارت اموال بوده است هیچ‌گونه مبنای قانونی ندارد و تشکیل آن خلاف قانون اساسی است به چند دلیل:

دلیل اول: در اصل ۶۱ قانون اساسی آمده است اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود، و معلوم است که دادگاه ویژه روحانیت از دادگاههای دادگستری و زیر نظر قوه قضائیه نیست و به قوانین و مقررات قضائی کشور اعتنا ندارد، بنابراین حق دخالت در امور قضائی را ندارد و متصدیان آن باید پاسخگوی اعمال خلاف قانون خود باشند.

دلیل دوم: فرض کنید شخص یا مقامی در کشور هر چند عالی‌رتبه مثلا تشکیلاتی به نام دادگاه ویژه با مقررات مخصوص به خود، در مقابل قوه قضائیه کشور اختراع کند که مستقل عمل نماید و در برابر اعمال خود به قوه قضائیه کشور پاسخگو نباشد، بدون شک این عمل مخالف قانون اساسی تلقی می‌شود که اگر از روی عمد باشد جرم است و اگر از روی غفلت و اشتباه باشد باید از اشتباه خود برگردد و خسارتهای وارده را جبران نماید، از طرف دیگر ما می‌بینیم که ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی راجع به رهبر کشور می‌گوید: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است»، بنابراین همان طور که رئیس جمهور مثلا حق ندارد دادگاهی مستقل در مقابل قوه قضائیه تشکیل دهد رهبر نیز چنین حقی ندارد و باید مطابق اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی، مجلس خبرگان رهبری به این عمل رهبر رسیدگی نماید.

دلیل سوم: در اصل یکصد و دهم قانون اساسی وظایف و اختیارات رهبر در یازده فقره مشخص شده است و در بین آنها نامی از تشکیل دادگاه ویژه روحانیت برده نشده، بنابراین تشکیل آن قانونی نیست، لازم است توجه شود انتخابات خبرگان رهبری از ناحیه ملت، و انتخاب مقام رهبری از ناحیه خبرگان، هر دو بر اساس قانون اساسی کشور است، و ملت به وسیله خبرگان رهبری را انتخاب می‌نمایند که عملاً پایبند به قانون اساسی باشد و از آن تخلف نکند.  
دلیل چهارم: دادگاه ویژه از ناحیه مجلس شورای اسلامی تصویب و تایید نشده و مقررات آن نیز

به تصویب مجلس نرسیده است، مادامی که مقرراتی به تصویب مرکز قانونگزاری کشور نرسد ارزش قانونی ندارد و اجرای آنها جرم محسوب می‌شود، اگر بنا باشد بدون مراجعه به قانونگزاری قانون‌تراشی شود خط استبداد و یا هرج و مرج آینده کشور را تهدید می‌کند، در جهان امروز قانونگزاری فردی و بی‌اعتنائی به قوه‌مقننه کشور خاطره سوء حکومت‌های استبدادی شاهانه را به یاد می‌آورد و در نتیجه حرمت انقلاب ملت شکسته می‌شود... ضمناً مجلس شورای اسلامی نیز حق ندارد بر خلاف قانون اساسی قانونی را تصویب نماید».

(پیوست شماره ۲۲۲)

اینها چهار دلیل بود بر اینکه دادگاه ویژه روحانیت خلاف قانون اساسی است و تشکیل آن جرم است.

دادگاه ویژه هر چند به بهانه حفظ حریم روحانیت تاسیس شد ولی به وسیله آن عملاً حریم روحانیت و مرجعیت شکسته شد و در اثر برخوردهای تند و غلط برخی از مامورین آن بتدریج حالت رعب و وحشت در جامعه روحانیت ایجاد شده و روحیه شهامت و شجاعت و اعتماد به نفس را از طبقه‌ای که پیوسته حامی حق و مدافع حقوق مردم ضعیف بوده‌اند سلب نموده است. در همه اعصار روحانیت محترم بود و آنان پناهگاه مردم گرفتار بودند ولی در زمان ما حریم روحانیت بکلی شکسته شد. آقایان می‌خواهند به وسیله دادگاه ویژه، روحانیت را به طور کلی قبضه کنند و در اختیار خود قرار دهند، غافل از اینکه با این روش روحانیت دارای معنویت و ارزش اجتماعی باقی نمی‌ماند. درست است که باید حکومت و روحانیت هر یک دیگری را در رسیدن به هدفهای مشروع کمک نماید، ولی این هماهنگی بدان معنا نیست که یک کدام دیگری را صددرصد در اختیار خود قرار دهد و استقلال آن را از بین ببرد.

دادگاه ویژه اول بار به تصدی مرحوم آقای آذری کارهای تندی انجام داد و عکس‌العمل‌های تندی را به دنبال داشت و بالاخره تعطیل شد، ولی دوباره مرحوم امام تصمیم به تشکیل آن گرفتند و چنین وانمود شد که غرض از آن اصلاح حوزه و تطهیر روحانیت است، و من چون به ضررهای آن واقف بودم به وسیله تلفنگرام به مرحوم امام مزار آن را یادآور شدم و پیشنهاد کردم از طرف خود حوزه هیاتی برای رسیدگی به تخلفات روحانیون تعیین گردد، ولی آقای حاج احمدآقا از قول مرحوم امام مطالبی در رد پیشنهاد من نوشته بود (پیوستهای شماره ۲۳۳ و ۲۳۴)، و بالاخره دادگاه ویژه را تشکیل دادند و آقای فلاحیان به عنوان دادستان و آقای علی رازینی به عنوان قاضی آن تعیین شدند، و بعد معلوم شد هدف عمده این تصمیم مستقیماً سیدمهدی هاشمی و غیرمستقیم من و علاقه‌مندان من و دفتر من بوده‌اند، و چه افراد محترم و بیگناهی از روحانیون خدمتگزار به اسلام و انقلاب به بهانه‌های واهی و به نام سیدمهدی کوبیده شدند.

پس از رحلت امام (ره) دادگاه ویژه را توسعه دادند و حتی در بند «د» از ماده ۱۳ قانون اختراعی این دادگاه مربوط به صلاحیتهای آن که از طرف آقای ری شهری تنظیم شد این چنین آمده است: «کلیه اموری که از سوی مقام معظم رهبری برای رسیدگی ماموریت داده می‌شود». این بند، دادگاه ویژه را ابزار و اهرمی برای اعمال سیاستهای شخص رهبر معرفی می‌کند جدای از دادگستری و دستگاه قضایی کشور، در صورتی که مطابق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است».

در این رابطه می‌توان به فصل ششم از کتابچه «حکومت مردمی و قانون اساسی» که نگارش اخیر اینجانب است مراجعه نمود.

### نامه به آیت‌الله گلپایگانی در ارتباط با استقلال حوزه‌ها

س: شایع است که حضرت‌عالی یک نامه راجع به لزوم حفظ استقلال حوزه در زمان حیات مرحوم آیت‌الله گلپایگانی به ایشان نوشته‌اید، اگر امکان دارد بفرمایید که مضمون این نامه چه بود؟  
ج: بله چنین نامه‌ای من به ایشان نوشتم و نوشتن این نامه روی این جهت بود که حوزه‌های شیعه

امتیازی که داشته‌اند این بوده که به دولتها و حکومتها وابسته نبوده‌اند، و حوزه‌ها و مرجعیت شیعه با قدرت مردمی در مقاطع حساس می‌توانسته است از اسلام و از تشیع و از حقوق انسانها دفاع کند و جلوی انحراف حکومتها را بگیرد، اگر بنا بشود وابسته به دولتها بشود هر چند دولتها صالح هم باشند ولی بالاخره حقوق بگیر دولتهانمی‌تواند حرفش را آن طور که باید بزند، و جنبه مردمی خود را از دست می‌دهد.  
(بیوست شماره ۲۳۵)

## دیدار با آیات عظام گلپایگانی و اراکی

س: حضرتعالی دیدارهای متعددی نیز با مرحوم آیت‌الله گلپایگانی داشتید، بفرمایید در این ملاقاتها چه نوع مسائلی با ایشان مطرح می‌شد، و بفرمایید در ملاقاتی که این اواخر با آیت‌الله اراکی داشتید چه مسائلی مورد گفتگو قرار گرفت؟  
ج: دیدارهای من با آقایان صرفا به این عنوان بود که آقایان بالاخره پیرمرد هستند و زعامت حوزه را در دست دارند، به خاطر جنبه‌های اخلاقی انسانی به دیدن آنها می‌رفتم و هیچ‌گاه مسائل سیاسی را مطرح نمی‌کردم از باب اینکه مایوس بودم که نتیجه‌ای داشته باشد. آیت‌الله اراکی که شاید اصلا در این مسائل نبودند، پیرمردی بود از علما، آدم متدین و مقدسی بودند، روی این اصل من از روی احترام به دیدن ایشان می‌رفتم، آیت‌الله گلپایگانی هم این اواخر همین طور بودند، در حضور ایشان معمولا افراد مختلف بودند و ممکن بود یک وقت حرفی زده شود بد برداشت شود و طور دیگری انعکاس داده شود، به همین جهت دیدار من یک دیدار عادی بود، عمدتا احوالپرسی می‌کردم گاهی هم یک‌مساله فقهی مطرح می‌شد.  
پس از ارتحال حضرات آقایان مراجع عظام هم برحسب وظیفه از طرف اینجانب پیامهای تسلیتی تنظیم و منتشر گردید.  
(بیوستهای شماره ۲۳۶ الی ۲۳۸)

## انتقام از نیروهای انقلاب به اتهام دفاع از اینجانب

س: بعد از کنار رفتن حضرتعالی تاکنون افرادی را در ارتباط با شما بازداشت و زندانی، و برخی از روزنامه‌ها و مجلات را هم به عنوان اینکه چیزی از شما نقل کرده‌اند تعطیل کرده‌اند، آیا این افراد چنانکه بعضی از مسئولین قضایی گفته‌اند که ما زندانی سیاسی در ایران نداریم زندانی سیاسی محسوب نمی‌شوند؟ آیا بردن نام شما در جمهوری اسلامی جرم کیفری و جنایی است و نه سیاسی؟  
ج: بعد از این جریانها افراد بسیاری را که در انقلاب هم نقش داشتند به همین بهانه بازداشت و زندانی کردند و به حبسهای یک‌سال، دو‌سال، سه‌سال و حتی نه‌سال محکوم کردند و افراد زیادی را از کار برکنار کردند. من نمی‌دانم زندانی سیاسی در فرهنگ آقایان چه مفهومی دارد! اینکه آقای یزدی (رئیس قوه قضائیه) و بعضی افراد دیگر می‌گویند ما زندانی سیاسی یک‌نفر هم نداریم باید از آنها پرسید زندانی سیاسی یعنی چه؟! اگر کسی به یکی از کارهای آقایان اعتراض داشت این لابد از نظر آقایان یک جرم کیفری است؟! اگر یک کسی اصل جمهوری اسلامی را قبول دارد ولی نسبت به بعضی عملکردها معترض باشد و او را بگیرند زندانش کنند آیا این زندانی سیاسی نیست؟ آیا حتما باید یک اتهام اخلاقی یا فساد مالی هم برای او درست کنیم تا بتوانیم ادعا کنیم که ما در ایران زندانی سیاسی نداریم؟!  
دادگاه ویژه خلاف قانون اساسی است و تا حال هرکس را خواستند ولو روحانی هم نباشد با تمسک به قانون خود ساخته بازداشت و محاکمه می‌کنند، دلشان هم خوش است که این یک

تشکیلاتی است خارج از نظام دولت جمهوری اسلامی و به ولایت فقیه وابسته است. هر وقت به آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران برای بعضی از این خلافکاریها اعتراض می شود می گویند اینها کار دادگاه ویژه است و ربطی به دولت و وزارت اطلاعات ندارد! با آقای یزدی صحبت می شود می گوید کارهای دادگاه ویژه خارج از تشکیلات قضایی ماست! حالا این «لیک موش» (۱) را چه کسی و به چه مجوزی درست کرده است معلوم نیست! آقایان می گویند دادگاه ویژه را امام درست کرده است، خوب اگر امام هم درست کرده اند خلاف قانون اساسی عمل کرده اند، حالا اگر امام هم یک چیزی را در یک زمان درست کردند باید برای همیشه باشد و به نام امام هر کاری دلشان خواست بکنند؟! گذشته از اینکه آیین نامه خود ساخته و غیرقانونی این دادگاه - که در آن کلیه اموری که از سوی رهبری ماموریت داده می شود در صلاحیت این دادگاه شمرده شده است! - بعد از درگذشت امام و در سال ۱۳۶۹ توسط آقای ری شهری تدوین شده و به تایید آقای خامنه ای رسیده است. در ظرف این چند سال اخیر دادگاه ویژه جمع زیادی از شاگردان درس مرا به تهمتهای واهی زندانی کرد و دراطلاعات یا دادگاه از آنان تعهد می گرفتند که در درس من شرکت نکنند.

خلاصه اینکه من احساس می کنم از نیروهای انقلابی انتقام گرفته می شود، کسانی که اصلا در انقلاب نبودند و یک قدم هم برای انقلاب و مردم برنداشتند الان پشت پرده در راس جریانات قرار گرفته اند و از نیروهای انقلاب دارند انتقام می گیرند.

حالا چه کسی و از کجا این جریانات را هدایت می کند، معلوم نیست. همین روزها شما ملاحظه می فرمایید که در انتخابات به اسم نظارت شورای نگهبان برخی کاندیداهایی که هیچ جای انقلاب نبوده اند و بعضی موضع معارض و مخالف هم داشته اند صلاحیتشان برای مجلس شورای اسلامی تایید می شود، اما اگر چهار تا آدم به درد بخور که شناخته شده هستند و در انقلاب بوده اند کاندیدا بشوند با هزار انگ و برچسب صلاحیت آنان رد می شود؟! خوب چه کسی و از کجا این جریانات را هدایت می کند، خدا می داند!

کیست که مراتب فضل و صلاحیت و تقوا و سوابق انقلابی و زندان و تبعیدهای آقای دکتر فضل الله صلواتی را نداند؟ یک بار هم که قبلانماینده مجلس بوده اند، چرا شورای نگهبان اخیرا صلاحیت ایشان را رد کرده است، البته بزرگترین جرم ایشان این است که گاهی در هفته نامه نوید اصفهان مطالبی را از من نقل می کردند! و بالاخره هفته نامه نوید را نیز به همین بهانه و با زور چماق تعطیل کردند و خود آقای صلواتی هم از تعرض آنان مصون نماند.

(پیوست شماره ۲۳۹)

مورد دیگر مرحوم آقای محمدحسن ظریف جلالی خراسانی را با همه سوابق مبارزاتی و خدماتی که نسبت به اسلام و انقلاب داشت برای اینکه در مشهد چند روز میزبان من شده بود به طور کلی از همه مشاغل برکنار کردند به گونه ای که برای معاش روزانه نیز دچار مشکل شده بود و تا هنگام درگذشت با کمال سختی گذراند.

برخی از افراد سپاه را هم که مخلصانه چندین سال در جبهه و در خدمت انقلاب و نظام بودند به خاطر ارتباط مختصر با من و یا فقط اظهار تقلید و علاقه، با دست خالی از سپاه اخراج کردند، در صورتی که مولا امیرالمومنین (ع) حقوق خوارج را نیز قطع نکردند، حال این تصمیمات ظالمانه از ناحیه چه مقامی است! نمی دانم.

× × × پاورقی × × ×

۱ - یعنی چیزی که شباهت به هیچ چیز ندارد. می گویند چند نفر دور هم نشستند، یکی از آنها این شعر را خواند: گربه شیر است در برابر موش لیک موش است در برابر شیر، بعد یکی از آنها گفت: خوب این لیک موش چه حیوانی است، و دنبال بودند یک حیوانی به نام «لیک موش» پیدا کنند، و از آنجا این ضرب المثل پیدا شد.

### چگونگی مواضع مرحوم حاج احمدآقا خمینی در اواخر عمر

س: شنیده شده که این اواخر مرحوم حاج احمدآقا خمینی از مسائل گذشته بخصوص نوشتن



رنجنامه و برخوردهایی که با حضرتعالی کرده بودپشیمان شده و درصدد جبران بوده است، در این رابطه آیا پیغام یا تماسی با شما داشتند یا نه، و به طور کلی مواضع اخیر ایشان چگونه بود؟ ج: اینکه ایشان مستقیماً به من پیغام داده باشند که مثلاً من پشیمان شده‌ام، کسی چنین پیغامی برای من نیاورد، اما من از افرادی که به اینجا می‌آمدند می‌شنیدم که می‌گفتند فلانی از مسائل گذشته ابراز تاسف می‌کند و می‌گوید کار درستی نبوده است، ولی آن اوایل که ایشان خیلی داغ و تندر و تعزیه‌گردان قضا یا بود، من یادم هست وقتی که این جریان‌ها اتفاق افتاد من یک نامه پنج‌صفحه‌ای برای مرحوم امام‌نوشتم (پیوست شماره ۱۶۵)، نامه‌ای بود مستدل برای روشن شدن بعضی از مسائل، من شنیدم که این نامه را به مرحوم امام ندادند، احمدآقا وقتی نامه را گرفته بود خیلی ناراحت شده بود که چرا من نامه نوشته‌ام و گفته بود فلانی هنوز هم دارد نامه می‌نویسد؟! این نامه در مورخه ۶۸/۲/۱۸ نوشته شده بود یعنی بیست و شش روز پیش از فوت امام، آنها برنامه را جوراً تنظیم کرده بودند که تقریباً رابطه من با امام قطع باشد -البته این اواخر من شنیدم که احمدآقا ابراز ناراحتی کرده بود که چرا نامه‌های مرا به دست امام نمی‌داده است - وقتی هم امام مریض بودند من دو دفعه توسط آقای دری که آن روز رئیس دفتر ما بود به دفتر امام پیغام دادم که برای عیادت ایشان بروم، شنیدم که احمدآقا گفته بود نه!

البته این اواخر که مرحوم حاج آقا رضا صدر - که دایی خانم احمدآقا می‌شد - فوت شده بودند من در مسجد اعظم برای شرکت در فاتحه ایشان رفته بودم، وقتی از مجلس بیرون می‌آمدم احمدآقا کنار دیوار در دالان نشسته بود، تا چشمش به من افتاد بلند شد و سلام کرد و خیلی گرم گرفت و حال و احوال کرد و احترام کرد، ولی اینکه آیا پشیمان شده بود یا نه من نمی‌دانم.

بعد از بیماری ایشان آقای موسوی اردبیلی برای من پیغام فرستاده بودند که مصلحت است شما هم به دیدن احمدآقا بروید، من جواب دادم نامه‌ای برای احوالپرسی ایشان نوشته‌ام و فاکس شده است و ایشان هم به هوش نبودند تا متوجه شوند چه کسی به عیادت ایشان آمده است. بعد از فوت ایشان هم من برای مادر و خانواده‌اش و آیت‌الله پسندیده پیام تسلیتی فرستادم که البته هیچ یک از اینها را هم جواب ندادند.

(پیوستهای شماره ۲۴۰ و ۲۴۱)

### نقل چند خواب در رابطه با مرحوم امام (ره)

س: شنیده شده است که آقای توسلی که در دفتر امام می‌باشند مرحوم امام را در خواب می‌بینند که ایشان با ناراحتی به آقای توسلی می‌گویند: «بروید قم و مساله مرا با آقای منتظری حل کنید»، آیا این موضوع صحت دارد؟

ج: این خواب خیلی مشهور بود و همه جا آن را نقل می‌کردند، از جمله مرحوم حاج غلامرضا قدیری برای من این موضوع را نقل کرد و گفت که آقای توسلی این خواب را برای حاج احمدآقا نقل می‌کند و او می‌گوید: «تو خواب دیده‌ای و به تو گفته‌اند، برو حل کن، به من که نگفته‌اند». خود من هم پس از رحلت حضرت امام سه بار ایشان را به خواب دیدم که بی‌مناسبت نیست در همین جا این خوابها را نقل کنم و البته تعبیرش را به اهل فن محول می‌کنم:

۱- پس از این جریان‌ها یک شب من مرحوم امام را در خواب دیدم که در یک باغ بودیم، در وسط باغ ایوانی بود و در اطراف کج این ایوان مرحوم امام به پهلو تکیه داده بودند، قبایشان را پوشیده بودند و یک کلاه سیاه هم که معمولاً به هنگام استراحت به سر داشتند سرشان گذاشته بودند و داشتند منظره باغ را تماشا می‌کردند، چند نفر آن طرفتر قدم می‌زدند تا چشمشان به امام افتاد دویدند رفتند دست ایشان را بوسیدند، ایشان هم به صورت نیم‌خیز با آنها حال و احوال کردند، من هم در عالم خواب گفتم با اینکه ایشان این اواخر با من خوب عمل نکردند ولی چون استاد من بوده‌اند اخلاق اسلامی اقتضا می‌کند که من هم بروم خدمت ایشان عرض ارادت بکنم، رفتم خدمت ایشان و یادم نیست دست به دست ایشان دادم یا دست ایشان را بوسیدم، ایشان چشمش که



به من افتاد یک آهی کشیده و گفتند: حالا که حال ندارم ولی دلم می‌خواهد یک وقت بیاید اینجا با هم بنشینیم و درباره سوابقمان با هم صحبت بکنیم، من گفتم چشم، هر وقت مایل باشید می‌آیم، و از خواب بیدار شدم.

۲- در اوایل سال ۱۳۷۸ در حالی که در خانه محصور بودم خواب دیدم در اطاق بزرگی که تشک خواب ایشان در وسط آن پهن بود وارد شدم واحدی جز خانواده ایشان در آنجا به چشم نمی‌خورد، خانواده ایشان مشغول مرتب کردن تشک خواب ایشان بودند، و ایشان به دست شویی رفته بودند، به محض اینکه خانواده ایشان مرا دیدند گفتند: ایشان دائما بهانه می‌گیرند و کتابهایشان را می‌خوانند، شما اگر ممکن است کتابهای ایشان را برای ایشان تهیه کنید تا سر ایشان به آنها بند شود و بهانه نگیرند، من فوراً چند کتاب که یکی از آنها مانند یک المنجد بزرگی بود مشتمل بر بسیاری از علوم آماده کردم و کنار تشک خواب ایشان گذاشتم و خانواده ایشان خیلی تشکر کردند، و در این میان ایشان با پیراهن و شلوار و یک جلیقه وارد شدند و به طرف جای خواب خود رفتند.

۳- در اواسط سال ۱۳۷۸ خواب دیدم ایشان با لباس روحانیت در سن حدود شصت سالگی در کوچه خلوتی عبور می‌کردند و چند کتاب و چند جعبه سفید بزرگ مانند جعبه‌های شیرینی با خود داشتند و خسته شده بودند و آنها را روی زمین گذاشته بودند. من به ایشان سلام کردم، تا چشم ایشان به من افتاد فرمودند: ممکن است شما به من کمک کنید؟! من فوراً برخی را برداشتم و برخی را خود ایشان و به راه افتادیم، در راه به من فرمودند: پیرمردی اشارات درس می‌گوید و خوب بلد نیست شما یک اشارات درس بگویید، من به ایشان گفتم شیخ بهایی می‌گوید:

راهی نمود اشاراتش دل شاد نشد ز بشارتش

## ماجرای بیمارستان لقمان حکیم و دخالت نیروهای اطلاعات

س: حضرتعالی در سال ۱۳۷۲ به خاطر ناراحتی قلبی که داشتید با اطلاع قبلی به بیمارستان لقمان حکیم تهران مراجعه نمودید که دخالت نیروهای اطلاعات منجر به بازگشت شما از بیمارستان شد و این حرکت در محافل خبری داخل و خارج کشور انعکاس وسیعی یافت، لطفابفرمایید اصل ماجرا از چه قرار بود و نیروهای اطلاعات چگونه مانع معالجه حضرتعالی شدند؟

ج: بله، در آن سال برای انجام یک سری آزمایشها با هماهنگی قبلی به بیمارستان لقمان حکیم تهران مراجعه کردم، واسطه ما هم آقای فاضل‌میبدی بود که با یکی از پزشکان آنجا به نام آقای دکتر توکل سابقه آشنایی داشت. وقتی ما به بیمارستان رفتیم و آزمایشها و تست قلب صورت گرفت آنها گفتند شما باید سریعاً بستری شوید و کمترین حرکت برای شما خطرناک است، حتی برای اینکه من کمتر تحرک داشته باشم در همان جا یک ویلچر آوردند و مرا روی آن نشانند، بعد چند نفر از پزشکها که برای معاینه من آمده بودند برای انجام مقدمات کار از اتاق خارج شدند و ما هم در آنجا منتظر ماندیم و خودمان را برای بستری شدن آماده می‌کردیم، اما این انتظار خیلی طول کشید و چند ساعتی ادامه داشت و هیچ یک از پزشکها به سراغ ما نیامدند و این برای ما مساله‌ای شد که چطور اینها که این همه اصرار و عجله داشتند تا این اندازه تاخیر کرده‌اند، روی این اساس آقای فاضل‌میبدی از اتاق خارج شد و سراغ آنها را گرفت و وقتی آنها را دیده بود خیلی با حالت اضطراب و نگرانی گفته بودند که الان پنج نفر از نیروهای اطلاعات به اینجا مراجعه کردند و با تهدید از ما تعهد گرفتند که شما حق بستری کردن فلانی را در این بیمارستان ندارید! بعد همان پزشکها خیلی اظهار شرمندگی کرده و عذر خواسته بودند. ما هم که دیدیم قضیه از این قرار است گفتیم عیبی ندارد و با وجود همه خطرات از همان جا به طرف قم حرکت کردیم که الحمدلله اتفاقی نیفتاد، بعداً هم شنیدم که متأسفانه برای آقای دکتر توکل در این رابطه مزاحمت‌های زیادی ایجاد کرده‌اند.

این قضیه وقتی منتشر شد انعکاس خیلی بدی داشت که چطور یک چنین رفتار غیراخلاقی که همه دنیا آن را مذمت می کنند اتفاق می افتد، و خلاصه بعضیها خیلی به دست و پا افتادند و شروع کردند به تکذیب کردن و حتی با تهدید مسئولان بیمارستان را مجبور کردند تا این خبر را تکذیب کنند. در نهایت ما برای ادامه معالجات با بیمارستان خاتم الانبیاء هماهنگ کردیم و در آنجا بستری شدم.

در همان زمان آیت الله گلپایگانی جریان را شنیده و خیلی ناراحت شده بودند و به من پیام دادند بیمارستان ما در قم در اختیار شما و هر نوع ابزار پزشکی و هر نوع پزشکی لازم باشد من برای شما فراهم و دعوت می کنم. اعلی الله تعالی مقامه الشریف.

### درگذشت آیت الله اراکی، سخنرانی آقای خامنه ای و حمله به بیت

س: پس از درگذشت مرحوم آیت الله اراکی و بحران مرجعیت در سال ۷۳ که با اقبال مردمی و رویکرد خواص علما - همچون آیت الله موسوی اردبیلی و آیت الله مومن و دوازده تن دیگر از علما - نسبت به حضرتعالی از یک سو و دخالت نیروهای امنیتی و حکومتی از سوی دیگر همراه بود، آقای خامنه ای سخنرانی تنیدی در این زمینه ایراد نمودند که در آن به طور صریح - البته بدون ذکر نام - به حضرتعالی اشاره شده بود و نوعی جهت دهی به گروههای فشار محسوب می شد، به دنبال این سخنرانی گروههای فشار پس از نماز جمعه مجدداً و برای چندمین بار با سنگ و چوب به بیت حضرتعالی حمله کردند و فردای آن به محل درس یورش آورده و تریبون و لوازم حسینی را شکستند و شاگردان را تهدید نمودند، که البته با دخالت شورای عالی امنیت ملی غائله خاتمه یافت. حضرتعالی علت اصلی این تهاجمات را چه می دانید و فکر می کنید به چه دلیل هر از گاه این گونه به حضرتعالی - با آن همه سوابق و با اینکه استاد همه حضرات بوده اید - حمله ور می شوند؟ و بفرمایید در آن زمان چه واکنشی از خود نشان دادید و آیا به محاکم قضایی شکایت بردید؟

ج: از همان اوایل رهبری آقای خامنه ای کاملاً مشهود بود که یک عده می خواهند برای مرجعیت ایشان زمینه سازی کنند و حتی در زمان آیت الله گلپایگانی و آیت الله اراکی هم عده ای این مساله را مطرح می کردند. به نظر می رسد مهمترین مانعی که این عده در راه خود می دانستند من بودم، آنها پیش خود تحلیل می کردند که اگر مرجعیت فلانی فراگیر شود موجب می شود تا رهبری آقای خامنه ای هم تضعیف شود، لذا از همان ابتدا به بهانه های مختلف به من و بیت من حمله می کردند و در جامعه به صورت یک سویه تبلیغات و جوسازی به راه انداختند، آنها معمولاً برای حملات خودشان بعضی صحبت های مرا بهانه می کردند ولی بعد از فوت مرحوم آیت الله اراکی من صحبتی نکرده بودم و بهانه ای در دست آنان نبود، این بود که مطالب رادیوهای خارجی از جمله رادیو بی بی سی را بهانه کردند که بله این رادیوها دارند بر روی مرجعیت فلانی تبلیغ می کنند و معلوم می شود مثلاً برنامه ای و توطئه ای در کار است! در حالی که رادیوهای خارجی به ارائه تحلیل و گزارش از وضعیت مرجعیت می پرداختند و اتفاقاً در گزارشهایشان بارها از دیگران و حتی شخص آقای خامنه ای نام می بردند.

خلاصه بعد از فوت آیت الله اراکی جو را به صورت شدیدی مسموم کردند تا آنجا که بسیاری از علما از برگزاری مراسم ختم برای آیت الله اراکی صرف نظر کردند، چون آن روزها یک عده را به عنوان «حزب الله» و امثال آن راه انداخته بودند و در مراسم علما به نفع مرجعیت آقای خامنه ای شعار می دادند، روی این اساس من هم صلاح ندیدم برای آیت الله اراکی مراسم بگیرم و فقط پیام تسلیتی نوشتم (پیوست شماره ۲۳۸) چون احتمال درگیری زیاد بود، حتی اعضای دفتر را جمع کردم و به آنان گفتم لازم نیست برای مرجعیت من تبلیغ کنید یا نفی دیگران را نمایید (پیوست شماره ۲۴۲)، اما یک وقت دیدم آقای خامنه ای درباره مساله مرجعیت سخنرانی کرد و به طور کنایه کالصریح علیه من موضعگیری نمود، البته از من نام نبرد ولی به گونه ای بود که همگان مرجع ضمیر را پیدا کردند، ایشان در این سخنرانی مطالب رادیوهای خارجی را

بهانه کرده و حتی تعبیر تندی مثل «خیانت» را به من نسبت داد، پس از این سخنرانی بود که در سطح شهر قم اطلاعیه‌های مختلفی پخش شد که افراد را تحریک می‌کرد تا به بیت من حمله کنند، و بعد از نماز جمعه مجدداً گروههای فشار را مقابل منزل ما جمع کردند و علیه من و آیت‌الله مومن - که بعضی مردم را به ما ارجاع داده بود - شعار دادند، فردای آن روز هم به محل درس آمدند و من با وجود همه خطرات در محل درس حاضر شدم و درس را گفتم ولی آنان پس از پایان درس شروع کردند به شعار و اینکه فلانی مرجع بی‌بی‌سی است و اعدام باید گردد و...! بعد هم تریبون و لوازم حسینی را شکستند و شاگردان را تهدید کردند که اگر فردا به درس بیایید با شما معامله ضدانقلاب می‌کنیم. خلاصه روز بعد با دخالت شورای عالی امنیت ملی آن غائله خاتمه یافت و شاگردان هم شکایتی علیه مهاجمان تنظیم کردند و بعضی آقایان اساتید دانشگاه هم نامه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی نوشتند که البته هیچ‌گونه ترتیب اثری به آن داده نشد (پیوستهای شماره ۲۴۳ و ۲۴۴)، آقاسعید هم نامه‌ای به آقای خامنه‌ای نوشت که طبق معمول آن هم بی‌جواب ماند.

(پیوست شماره ۲۴۵)

### وحدت یکسویه!

س: سئوالی که در بعضی اذهان مطرح است اینکه حضرتعالی در دوران سکوت و خانه نشینی خود چرا به تاسی از امیرالمومنین (ع) به طور کامل سکوت اختیار نکردید، یا همانند آن حضرت که حتی گهگاه حاکمیت زمان خود را تایید و ترویج هم می‌کرد بلکه پشت سر خلیفه وقت نماز به جای می‌آورد شما نیز این‌گونه عمل نکرده هر از گاه انتقادات خود را متوجه دستگاه حاکم می‌نمایید؟ به اعتقاد این عده اگر حضرتعالی به جای انتقاد به ترویج و تایید مسئولان عالی‌رتبه بپردازید مصلحت اساس نظام و انقلاب بیشتر رعایت می‌شود و به وحدت کلمه اقشار مختلف صدمه‌ای وارد نمی‌آید.

ج: ببینید شرایط در هر زمان متفاوت است و ما نمی‌توانیم شرایط زمان خود را صددرصد با شرایط زمان امیرالمومنین (ع) تطبیق دهیم، گذشته از اینکه مقایسه افراد با آن حضرات نیز کار صحیحی نیست. ما موظفیم بر اساس مبانی و اصولی که مکتب به ما ارائه کرده است و باتوجه به شرایط خاص زمانی و مکانی به وظیفه خود عمل کنیم، و این‌گونه نیست که انتقاد به معنای تضعیف و مقابله باشد و همیشه ترویج و تایید به مصلحت باشد، بلکه «امر به معروف و نهی از منکر» و «النصیحه لائمة المسلمین» از وظایف مهمی است که بر عهده همه اقشار جامعه است و مسئولان هم باید روحیه انتقادپذیری و تحمل عقیده مخالف را تمرین کنند و در خود تقویت نمایند.

نکته دیگری که باید عرض کنم اینکه این طور نبوده است که من فقط انتقاد کرده باشم و برای حفظ مصلحت هیچ قدمی برنداشته باشم، در همان ابتدای انتخاب آقای خامنه‌ای به رهبری من برای حفظ مصلحت و وحدت پیام تبریک برای ایشان ارسال داشتم ولی این پیام و جواب آن را در تلویزیون منعکس نکردند (پیوستهای شماره ۱۸۶ و ۱۸۷)، در هفته‌های اول سعی می‌کردم در نمازهای جمعه شرکت کنم ولی در همین نماز جمعه علیه من صحبت کردند و شعار دادند و یک عده را از آنجا تحریک کردند تا به خانه من حمله کنند، وقتی مادر آقای خامنه‌ای فوت کرد من برای ایشان و آقایان سیدمحمد و سیدهادی خامنه‌ای به طور جداگانه پیام فرستادم ولی هیچ‌کدام از آقایان پاسخ ندادند (پیوست شماره ۱۸۸)، در مرتبه اولی که آقای خامنه‌ای به قم آمد من چهار نفر نماینده - آقای رازینی، آقای ایزدی، آقای دری و احمدآقا - را به دیدن ایشان فرستادم ولی ایشان بی‌اعتنایی کرد و پس از اینکه ایشان از قم به تهران رفت - بنابر نقل آقای کامران نماینده من در دارالشفاء - دفترایشان به آقای ملکا در مدرسه دارالشفاء تلفن زدند که آقا می‌فرمایند نماینده فلانی را در دارالشفاء راه ندهید، در صورتی که متصدی دارالشفاء من بودم.

مساله این است که آقایانی که مرتب از وحدت و یکپارچگی دم می‌زنند در عمل به طور یکسویه رفتار می‌کنند و فقط از طرف مقابل انتظار دارند. اگر قیاس صحیح باشد در زمان

امیرالمومنین(ع) خلفای وقت در امور مهمه با آن حضرت مشورت می کردند و به نصایح و تذکرات ایشان عمل می کردند اما در این سالها اینها هر چه خواسته اند گفته اند و نوشته اند ولی حق یک کلمه دفاع را برای من قائل نیستند، و اگر روزنامه یا مجله ای بخواهد یک کلمه از من بنویسد او را تحت فشار قرار می دهند و یا تعطیل می کنند، تاکنون دهها نفر از شاگردان درس من و نیروهای مخلص و خوب انقلاب را به بهانه های مختلف بازداشت کرده اند و بعضا مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار دادند و تعداد زیادی را احضار یا از ادارات و نهادها اخراج کردند و باز هم از وحدت سخن می گویند. وحدت از نظر آنها یعنی اینکه همه باید از ما اطاعت کنید و هیچ کس نباید به ما انتقاد کند، اگر هر بلایی هم سر شما آوردیم نباید صدایتان بلند شود.

### نامه به آقای هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی

س: حضرتعالی گویا اخیرا یک نامه ای به آقای هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی نوشته اید، مضمون این نامه چیست، آیا به این نامه ترتیب اثر داده شده یا نه؟

ج: یکی از مشکلاتی که حاجیهای ما در حج دارند مشکل ذبح در منی است، همه فقهای اهل سنت ذبح در خارج از منی را مجزی می دانند و می گویند: «جبال مکه کلهها منحر» همه کوههای مکه قربانگاه است، اما مطابق روایات شیعه ذبح باید در منی صورت گیرد، ولی فعلا دولت سعودی همه قربانگاهها را برده است در خارج از منی و این یک مشکلی برای شیعیان به وجود می آورد. پیشنهاد من این بود که با دولت سعودی صحبت شود که یک قربانگاه بهداشتی در منی ایجاد کنند که شیعیان در مضیقه نباشند.

وقتی من شنیدم که آقای هاشمی -رئیس جمهور وقت- می خواهند به مکه مشرف شوند -در سال ۱۳۷۵ که البته زمینه آن فراهم نشد و مشرف نشدند- من یک نامه به ایشان نوشتم که با دولت سعودی صحبت شود که یا خودشان و یا اجازه دهند که ایران یک مذبح بهداشتی در منطقه منی بسازد. این مذبح بهداشتی و مدرنیزه هم باشد که گوشتها را پس از ذبح بتوانند به سردخانه منتقل کنند و در جایی برای فقرا و بیچارگان مورد استفاده قرار گیرد، این باعث می شود که مردم هم نسبت به دولت ایران و هم نسبت به دولت عربستان خوشبین شوند و یک خدمتی به مردم و زائران خانه خداست و به جایی هم بر نمی خورد و بار سیاسی هم ندارد. من این نامه را برای آقای هاشمی نوشتم، بعد ایشان جواب دادند که ما با سفیر ایران در عربستان تماس گرفتیم و نامه شما برای ایشان فرستاده شد که زمینه کار فراهم شود تا این پیشنهاد در ملاقات سران پیگیری شود، بعدا شنیدم در سال بعد که ایشان عمره مشرف شدند موضوع را به مسئولین سعودی تذکر داده اند (پیوستهای ۲۴۶ و ۲۴۷). سپس به آقای خاتمی نیز که اخیرا مشرف شدند همین موضوع را نوشتم ولی ظاهرا تا حال اقدامی نشده است.

(پیوست شماره ۲۴۸)

### پیام تبریک به مناسبت انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری

س: حضرتعالی پس از پیروزی جناب آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری که با رای بالایی انتخاب شدند پیام تبریکی برای ایشان فرستادید، در این پیام حضرتعالی نکات مهمی را یادآور شده اید که بازتاب گسترده ای هم در جامعه داشت، اگر نکته ای در این رابطه به نظر حضرتعالی می رسد بفرمایید.

ج: من قبلا هم برای افراد دیگری که به ریاست جمهوری انتخاب می شدند معمولا پیام می دادم، برای آقای هاشمی هم که به ریاست جمهوری انتخاب شده بودند پیام دادم. آن وقت که آقای هاشمی در دوره اول برای ریاست جمهوری انتخاب شدند و به اصطلاح ما هم تازه از کار برکنار

شده بودیم برای ایشان پیام دادم، یعنی تلگراف زدم و آقای هاشمی هم جواب محترمانه‌ای البته به صورت نامه برای من فرستاده بود که متن تلگراف من و جواب ایشان الان موجود است. (پیوستهای شماره ۲۴۹ و ۲۵۰)

در انتخابات ریاست جمهوری هم که به انتخاب آقای خاتمی منجر شد سئوالی از من شده بود که آن را جواب دادم و در آن مردم را به شرکت در انتخابات دعوت کردم. (پیوست شماره ۲۵۱)، آقای خاتمی هم که انتخاب شدند به نظرم رسید با توجه به تجارب گذشته تذکراتی به ایشان بدهم و همین پیام را که ده بند داشت برای ایشان فرستادم، البته چهار پنج بند دیگر هم قصد داشتم اضافه کنم که از آنها صرف نظر کردم. به نظر من بعضی از این ملاحظه‌کاریهایی که آقایان دارند می‌ترسم که باعث شود یک وقت انقلاب به طور کلی از بین برود، در این انتخابات علی‌رغم همه تبلیغات منفی مردم خودشان را نشان دادند، اما ما متأسفانه مردم را بیگانه و نامحرم حساب می‌کنیم، مردم هم دانا هستند و هم نامحرم نیستند، زیر بنای انقلاب مردمنده مسئولین، همه اینها را مردم بر سر کار می‌آورند، ما نمی‌توانیم مردم را نادیده بگیریم و هرطور دلمان خواست تصمیم بگیریم و خودمان را قیم مردم بدانیم، دنیای امروز دنیایی نیست که بتوان با استبداد بر مردم حکومت کرد، اگر یک‌روزگاری می‌شد در این زمان نمی‌شود، باید ملاحظه‌کاری نکرد و خواسته‌های مشروع مردم را انجام داد و مردم را در جریان امور گذاشت، و این‌رای بالایی هم که مردم به آقای خاتمی دادند قطعاً رای به شخص آقای خاتمی نبود، اولاً رای به شعارها و برنامه‌های اعلام شده ایشان بود و ثانیاً یک نوع اعتراض به وضع موجود و مخالفت با انحصار و استبداد بود، و به همین جهت من در این پیام از رای مردم به عنوان یک انقلاب‌علیه وضع موجود یاد کردم و واقعاً هم همین‌طور بود، توقعات مردم از آقای خاتمی بسیار زیاد است و اگر چنانچه ایشان نتوانند به انتظارات و توقعات مردم پاسخ مثبت بدهند و بخواهند با محافظه‌کاری و مجامله‌کاری بگذرانند، این امر باعث می‌شود که پس از مدتی نه چندان طولانی مردم مایوس و به طور کلی از روحانیت زده بشوند، به نظر من الان دوران حساسی را پشت سر می‌گذاریم. (پیوست شماره ۲۵۲)

س: جناب آقای خاتمی چه پاسخی به پیام حضرتعالی دادند؟  
ج: ایشان جواب کتبی ندادند، فقط آقای سراج را به عنوان تشکر فرستادند و ایشان گفتند این را جواب حساب کنید و من گفتم البته جواب‌نوشته نوشته است، چنانکه آقای هاشمی جواب تلگراف مرا دادند منتها با قدری تاخیر و به صورت نامه، که در آن هم تاملی است.

### پیام به آقای خامنه‌ای درباره استقلال حوزه و حفظ حریم مرجعیت

س: ارتباط حضرتعالی اکنون با آقای خامنه‌ای چگونه است؟ آیا ارتباط و یا مکاتبه‌ای با هم دارید، گویا مدتی قبل حضرتعالی پیامی توسط آیت‌الله مومن برای ایشان فرستاده بودید، در این ارتباط اگر امکان دارد توضیح بیشتری بفرمایید.  
ج: بجز پیامی که من به مناسبت رهبری ایشان فرستادم، و نیز پیام تسلیتی که به مناسبت فوت مادر ایشان ارسال کردم، دو پیغام دیگر هم برای ایشان داشته‌ام:  
یکی پس از حمله به بیت من و غارت دفتر و حسینیه و آرشیو در بهمن ۱۳۷۱ بود که یک نامه مختصر به ایشان نوشتم و به وسیله آیت‌الله‌سید جعفر کریمی فرستادم (پیوست شماره ۱۸۹)، که از طرف ایشان جواب داده نشد.

دیگری هنگامی بود که من دیدم آقایان دارند مرجعیت آقای خامنه‌ای را مطرح می‌کنند و به یک شکلی با حیثیت مرجعیت و مراجع بازی می‌کنند، آقای هاشمی رفسنجانی در سخنرانی خود گفتند: «تمام مراجع باید مطیع رهبری باشند» و چون می‌دانستند که آقای خامنه‌ای در عداد

مراجع نیست می‌خواستند با استفاده از قدرت سیاسی ایشان را به عنوان مرجع اعلا و منحصر به فرد معرفی کنند، و دیدم تعریفهایی که از ایشان می‌کنند تعریفهای متملقانه و خلاف عقیده‌شان است و خلاصه جنبه سیاسی دارد و دارند دین و مرجعیت شیعه و حوزه را فدای سیاست خودشان می‌کنند و سپاه و اطلاعات روی این موضوع اصرار دارند و مبلغین را در مناطق مختلف وادار می‌کنند که فقط ایشان رامعرفی کنند، روی این اصل من خواستم این مطلب را به عنوان اتمام حجت به اطلاع ایشان برسانم که شما در راس مملکت هستید حاکم هستید، اما قضیه مرجعیت را بگذارید قداستش محفوظ باشد. آن وقت هنوز آیت‌الله اراکی در قید حیات و در بیمارستان بودند، من یادداشتی را در مورخه ۱۳۷۳/۴/۲۱ تنظیم کردم و در مورخه ۷۳/۸/۱۲ توسط آقای مومن برای آقای خامنه‌ای فرستادم. البته اول بنا بود آقای طاهری خرم‌آبادی هم با ایشان برود ولی بعدا ایشان گفت: «بند هفتم این یادداشت را که مربوط به مرجعیت است حذف کنید، چون ایشان در فاز مرجعیت است و این مطلب را قبول نمی‌کند». من گفتم: «اصلا قسمت مهم پیام من همین است»، بالاخره ایشان گفتند: «چون من می‌دانم فایده‌ای ندارد مرا معذور بدارید»، اما آقای مومن گفتند چون این مطلب مطابق عقیده خود من می‌باشد من می‌برم. من این پیام را همراه بانوار سخنرانی آقای فلاح‌زاده معاون اطلاعات در بخش روحانیت که راجع به مرجعیت آقای خامنه‌ای و علیه من و بعضی مراجع صحبت کرده بود، به همراه نوشته سخنرانی آقای حسینیان جانشین دادستان دادگاه ویژه روحانیت که علیه من صحبت کرده بود، و نامه آقای مهندس لطف‌الله میثمی به نام «سرگذشت قلم» که در آنجا با آقای حسینیان صحبت کرده بود و حسینیان گفته بود که ما به دفتر آقای منتظری که حمله کردیم آقای خامنه‌ای هم با ما موافق بوده است و اگر ایشان مخالف بود ما را توبیخ می‌کرد، و نیز یک نامه ده صفحه‌ای که توسط ایادی اطلاعات منتشر شده بود و در آن به جامعه مدرسین حمله شده بود که چرا به هنگام بحث از مرجعیت، آقای مومن و آقای طاهری اسم مرا هم برده‌اند که این نامه الان پیش من هست، من یک نسخه از مجموع اینها را در یک پاکت گذاشتم و دادم به آقای مومن که به آقای خامنه‌ای بدهد، محورهای یادداشتی که من نوشته بودم این است که متن آن را برای شما می‌خوانم:

پیوست شماره ۲۵۳: پیام معظم‌له خطاب به آقای خامنه‌ای که توسط آقای مومن فرستاده شد.

تاریخ ۱۳۷۳/۴/۲۱

بسمه تعالی

- ۱ - پیام من به جناب‌عالی پیام طلبه‌ای است به طلبه‌ای دیگر با قطع نظر از مقام و همه تشریفات.
- ۲ - من شکر می‌کنم که مسئولیت سیاسی ندارم و اگر فرضا همه کشور را به من بدهند از قبول آن امتناع می‌کنم.
- ۳ - به فکر آقایی و مرجعیت هم نیستم و اگر شرعا احساس مسئولیت نمی‌کردم به گوشه‌ای می‌خزیدم و از همه کارها کنار می‌رفتم.
- ۴ - فشاری که از ناحیه اطلاعات و امثال آن به من و وابستگان من وارد می‌شود بیش از فشاری است که در سابق متحمل می‌شدم:
- الف - جریان دو سال قبل در خاوه
- ب - جریان حمله چندین ساعته شبانه ارگانها به بیت و غارت اموال و آرشو چهارده ساله و پخش دروغهای شاخدار و از جمله پنج وانت اعلامیه، و هنوز هم اموال غارت شده را نداده‌اند، اموال برای من مهم نیست مهم رفتار حکومت اسلامی است با ملت خود آن هم با مثل من.
- ج - اشغال پناهگاه بیت من در روز روشن از طریق بام از ناحیه اطلاعات با اینکه قبلا تقاضای خرید آن را کرده بودیم، در رژیم سابق این قبیل شنودگزاریه‌ها اقلا مخفیانه انجام می‌شد.
- د - بازداشت جمعی از علاقه‌مندان و شاگردان من به بهانه‌های واهی
- ه - من قبلا به وسیله نامه اجمالا ضرر تندبهای اطلاعات و دادگاه ویژه را حتی نسبت به شخص شما تذکر دادم و باورتان نشد.

۶- جریان نجف‌آباد بعد از بازداشت آقای ایزدی و حمله چماقداران به زنان و بعد حمله با اسلحه گرم و توابع آن.

۷- مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلى بوده، بجاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هر چند ایادی شما تلاش کنند جنابعالی اثباتا موقعیت علمی مرحوم امام را پیدانمی‌کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگانها مخلوط شود، به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب‌دادن مسائل شرعی معذورند و از حال به‌بعد جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتی وجوه شرعیه جزئیه را کمافی‌السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید.

«در ۱۳۷۳/۸/۱۲ به ایشان گفته شده و ابلاغ شده»

آقای مومن گفتند: من همه اینها را برای ایشان شرح دادم به اینجا که رسیدم «هر چند ایادی شما تلاش کنند...» گفتند ایادی من چه کسی است؟ گفتم مثلاً همین نوار آقای فلاح‌زاده که راجع به مرجعیت شما صحبت کرده، آقای مومن گفتند وقتی من مضمون این پیام را حدود نیم‌ساعت برای ایشان گفتم، ایشان گفتند خوب من بعداً جواب می‌دهم. بعد از چند وقت آقای مومن به من گفتند بالاخره آقای خامنه‌ای جواب پیام شما را ندادند؟ گفتم چیزی که تاکنون به دست ما نرسیده است، بلکه یک جواب ایشان دادند و آن اینکه بعد از فوت آیت‌الله اراکی، ایشان یک سخنرانی تحریک‌آمیز کردند و به دنبال آن افرادی را سازماندهی کرده و علیه من شعار دادند و برای تعطیل کردن درس به حسینیه هجوم آوردند و تریبون و وسایل آنجا را شکستند و شاگردان مرا تهدید کردند، که تفصیل آن را قبلاً بیان کرده‌ام.

س: جریان خواه چه بوده است؟

ج: در یک تابستان در اثر گرمای زیاد قم سخت مریض شدم و استعمال دارو اثری بر من نداشت، جمعی گفتند مربوط به آب و هواست و دوسه‌ماهی به بیلاق برو، دوسه جا را در کرج و دماوند و اطراف قم پیشنهاد کردند، بالاخره در خواه که در حوالی قم می‌باشد باغی را متعلق به یکی از افراد خیر قم پیدا کردند که رایگان در اختیار ما گذاشت و بحمدالله حالم هم خوب شد. در این بین از ناحیه اطلاعات به خواه آمده بودند و از مردم سؤال کرده بودند این آقا کیست که باغش را در اختیار فلانی گذاشته و چرا گذاشته؟! به‌گونه‌ای که موجب رعب و وحشت و ناراحتی صاحب باغ شده بود.

س: لطفاً جریان اشغال پناهگاه را هم توضیح بفرمایید.

ج: هنگام موشک‌باران صدام از ناحیه سپاه یک پناهگاه کوچک متصل به بیت من ساخته بودند که البته زمین آن مال سپاه بود، با اینکه کلید آن در اختیار ما بود و می‌توانستند آن را مطالبه کنند، ولی چند ماه پس از حمله‌ای که در بهمن‌ماه ۷۱ به بیت من شده بود در روز روشن از دیوار بالا رفته و آنجا را اشغال می‌کنند و سپس آن را به وسیله دیوار از خانه من جدا نمودند، و برحسب آنچه بعداً معلوم شد چون نزدیک اطاق و منزل ما بوده است در آنجا برای استراق‌سمع شنودگذاری می‌کنند. یکی از دوستان روزی در اطاق من مطلبی را گفت و بعد پیغام داد که در تهران ضمن بازجویی از او آن مطلب را به رخ او کشیده‌اند و عین صدایش را هم برای او گذاشته بودند. قبل از اشغال چند مرتبه پیشنهاد کرده بودیم پناهگاه مزبور را که جزو خانه ما شده بود بخریم ولی عذر آوردند و پس از اشغال آنجا سعید هم نامه مختصری به آقای هاشمی‌رفسنجانی که آن موقع رئیس‌جمهور بود نوشت ولی ترتیب اثری داده نشد.

(ضمیمه پیوست شماره ۲۴۵)

## مرجعیت شورایی یا شورای افتاء

س: این روزها در حوزه بحث مرجعیت مطرح است، با توجه به محدود بودن توان و اطلاعات افراد و با توجه به گسترش علوم و نیز وجود زمینه لغزش و خطا در یک فرد نسبت به یک شورا و نیز ظهور مسائل مستحدثه و نوظهور در جهان اسلام، بعضی‌ها مرجعیت شورایی به ویژه در رشته‌های تخصصی را مطرح می‌کنند، لطفاً بفرمایید نظر حضرتعالی به طور کلی نسبت به مرجعیت شورایی به صورت شورای افتاء چگونه است؟ آیا چنین شورایی نسبت به فرد از خطا و لغزش دورتر نیست؟ آیا مردم می‌توانند از چنین شورایی تقلید کنند یا خیر؟

ج: البته تاکنون سیره بر این بوده که مرجعیت به صورت فردی باشد ولی اگر چنانچه شورایی باشد که روی معیار صحیح و جریان عادی و طبیعی درست شود، یعنی واقعا علمایی که از نظر علمی و از نظر تعهد و تقوا شناخته شده هستند با هم بنشینند یک شورایی داشته باشند و مسائل مورد اختلاف آنجا مطرح بشود و واقعا با مشورت یکدیگر در مسائل نظر بدهند و طبعاً در آنجا اگر اختلاف نظر هم باشد احوطاً اقوال را مبنا قرار دهند و یا نظرهای مختلف را ذکر نمایند و آن را برای مردم مطرح کنند این امر اقرب الی الواقع خواهد بود و خیلی از مشکلات را هم چه بسا حل می‌کند.

تقلید از شورا هم اشکال ندارد، در صورتی که یک مجتهد فتوا بدهد می‌شود عمل کرد ولی اگر فرضا دهنفر مجتهد گفتند که حکم خدا این است آن وقت آیا می‌توان گفت حجیت ندارد؟ ما برای فتوای فقیه موضوعیت که قائل نیستیم، فتوای مجتهد طریق الی الواقع است. در حقیقت راه علم مردم فتوای مجتهدی است که این راه را رفته و بر اساس کتاب و سنت این فتوا را استنباط کرده است، اگر چنانچه دهنفر فقیه روی یک مساله نظر بدهند و نظر آنان هماهنگ و موافق باشد طبعاً وثوق و اطمینان بیشتری می‌آورد - نظیر تشکیل شورای پزشکان برای تشخیص یک بیماری - و طریقت این برای کشف واقع زیاده‌تر است، ما به مرجع تقلید به عنوان یک قطبی که در اوبیش به قطبهای خودشان نگاه می‌کنند نگاه نمی‌کنیم، مرجع تقلید هم این طور نیست که بگوییم فتوا را از امام زمان (عج) گرفته است، این حرفهایی است که بعضی از عوام می‌گویند، واقعه این است که فقیه از کتاب و سنت احکام را استنباط می‌کند و نظر خودش را می‌گوید، حالا اگر دهنفر مجتهد و فقیهی که در مظان مرجعیت و علمیت می‌باشند و در رده بالا از نظر علم و تقوا قرار دارند در یک مساله‌ای نظر بدهند قطعاً به واقع نزدیکتر است، و نظرات آنها موضوعیت هم ندارد بلکه طریقت دارد، مثل اینکه در یک مساله یک خبر صحیح داشته باشیم یا ده خبر صحیح، که ده خبر صحیح برای انسان وثوق بیشتری می‌آورد تا یک خبر صحیح، و بالاخره چون فقه دارای رشته‌های زیادی است و غالباً هر کسی در یک رشته خاصی می‌تواند اعلم باشد و بعضی مواقع تشخیص اعلم نیز دشوار می‌باشد لذا اگر مجمعی از بزرگان فقها تشکیل شود مطلوبتر و فتاوی آنان به حق نزدیکتر است.

ولی این نکته را هم باید توجه داشت که افراد واجد شرایط واقعا خودشان بیایند و شورایی تشکیل بدهند نه اینکه حکومت و قدرت بیاید چند نفر را که مطابق سیاست خودش است جمع کند و اسمش را شورا بگذارد، شورای تحمیلی که از خودش استقلالی نداشته باشد برخلاف استقلال مرجعیت است، ولی اگر واقعا مجتهدینی که از خودشان استقلال فکری دارند و تحت تأثیر هیچ قدرتی نیستند تفاهم کنند و یک شورای فتوایی درست کنند چیز مفیدی خواهد بود، و اگر تشکیل شورای فقها میسر نشود با توجه به اینکه در اثر تکامل فقه و کثرت مسائل مستحدثه تخصص یک فقیه در همه آنها بسیار مشکل است بجاست هر فقیهی در یک رشته از رشته‌های فقهی متخصص شود و در هر رشته به متخصص آن رشته مراجعه شود، نظیر علم طب و سایر علوم که به رشته‌های گوناگون تقسیم شده‌اند.



## آزادی اجتهاد و استقلال مرجعیت شیعه

س: اکنون که سخن به مرجعیت شیعه کشیده شد بجاست حضرتعالی توضیح بیشتری در این زمینه بفرمایید.

ج: پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) توده مسلمانان برای یادگرفتن احکام خدا و دستورات اسلامی به اصحاب آن حضرت و پس از صحابه به اهل اطلاع از احکام اسلامی مراجعه می کردند، و به فتوای آنان عمل می نمودند، و به تدریج فتوادهندگان در هر عصر و زمان زیاد شدند، ومذاهب گوناگون پدید آمد، و همه کم و بیش مقلد و پیرو داشتند، و از جمله آنها بود مذاهب چهارگانه معروف اهل سنت: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی.

ولی مسلمانان شیعه مذهب پس از رسول خدا به امیرالمومنین (ع) و سایر امامان خویش مراجعه می کردند، و امامان شیعه نیز شیعیان بلاد اسلامی را به اهل فقه و حدیث از بزرگان شیعه ارجاع می دادند، و پس از غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر حسب دستور آن حضرت و سایر امامان (ع) شیعیان به فقهای عادل از شیعه مراجعه می کردند. و سیره عقلای جهان نیز بر صحت این امر دلالت دارد، زیرا سیره و روش عقلا چنین است که جاهل هر فنی به متخصص و کارشناس آن فن مراجعه می کند، و فقها کارشناسهای احکام اسلامی می باشند که آنها را از کتاب و سنت و عقل استخراج می نمایند.

تا اینکه در زمان «القادر بالله» خلیفه عباسی که معاصر سید مرتضی (ره) بود تصمیم گرفته شد از کثرت مذاهب گوناگون - که موجب تشنجات و درگیریهای مذهبی در جامعه اسلامی می شد - جلوگیری شود و آنها را محدود نمایند، بر این اساس از ناحیه خلیفه اعلام شد اهل هر مذهب که صد هزار دینار به خلیفه بدهند آن مذهب آزاد و رسمی و مورد شناخت حکومت می باشد. از مذاهب گوناگون اهل سنت طرفداران چهارمذهب: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی هر یک از آنها مبلغ مذکور را پرداختند و رسمی شمرده شدند و بقیه مذاهب را از رده خارج کردند. مرحوم سید مرتضی (ره) که مرجع شیعه در آن زمان محسوب می شد اصرار داشتند که شیعیان نیز مبلغ نامبرده را بپردازند تا مذهب شیعه نیز رسمی شمرده شود، و خود ایشان حاضر شدند که مبلغ هشتاد هزار دینار آن را خودشان بدهند به شرط اینکه بیست هزار دینار باقیمانده را بقیه شیعیان بپردازند، ولی شیعیان قبول نکردند. البته از نظر سیاسی خوب بود مذهب شیعه رسمی شمرده شود، زیرا شیعیان از فشارهایی که بر آنان در بلاد اسلامی وارد می شد نجات می یافتند، ولی از نظر دیگر چون مذاهب رسمی مذاهب دولتی محسوب می شدند، در نتیجه مذهب شیعه و مرجعیت شیعه استقلال و هویت واقعی خود را از دست می داد.

ضمناً دو تفاوت دیگر بین مذاهب اهل سنت و بین مذهب شیعه وجود دارد:

۱- از نظر اکثر اهل سنت اجتهاد مطلق دیگر روا نیست، اجتهاد علمای آنان باید در چهارچوب مذاهب چهارگانه باشد، ولی از نظر شیعه و برخی از علمای سنت چهارچوب اجتهاد کتاب خدا و سنت و حکم عقل می باشد و مقید به مذهب خاصی نیست.

۲- بسیاری از علمای سنت قائل به تصویب شده اند بدین گونه که فتوای ابی حنیفه مثلاً برای مقلدین او حکم واقعی خداوند در حق آنان می باشد، حکم خدا واقعی غیر از مضمون فتوا ندارد، به این دسته از علما «مصوبه» می گویند، ولی از نظر علمای شیعه و برخی از علمای سنت فتوای مجتهد طریق و راه است برای رسیدن به واقع و ممکن است راه اشتباه و مجتهد خطا کرده باشد، و واقعیت حکم خدا غیر از مضمون فتوا باشد، ولی تا زمانی که کشف خلاف نشده از نظر عمل حجت است، مانند نظر یک پزشک متخصص که ممکن است اشتباه باشد ولی بالاخره چون موجب وثوق است مورد عمل واقع می شود، مگر اینکه اشتباه او ثابت گردد.

و بالاخره از زمان ائمه (علیهم السلام) تا زمان ما پیوسته جریان اجتهاد و افتاء و تقلید در شیعه برقرار بوده، بدین گونه که افراد متعهد برای یادگرفتن احکام اسلامی به مجتهد عادل صاحب فتوا مراجعه می نمودند و با تعدد مجتهدین و در دسترس بودن همه آنان به آنکه به اعلم بودن از دیگران مشهور بوده مراجعه می کردند، چنانکه در سایر نیازهای اجتماعی تخصصی نیز با تعدد متخصص و کارشناس، عقلای جهان به آنکه بالاتر و والاتر باشد مراجعه می نمایند مگر اینکه به او دسترسی نداشته باشند.

اصل اجتهاد موضوعی است که همیشه در اسلام بوده است، هم شیعه و هم سنی اجتهاد داشته‌اند. روایاتی که از امامان معصوم (علیهم السلام) در مذمت اجتهاد و رای وارد شده و اخباریین ما به آنها تمسک کرده‌اند در رابطه با اجتهادی است که در اهل سنت معمول بوده که به آرای استنباط شده از راه قیاس و استحسانات و مصالح ظنی عمل می‌کرده‌اند، و مدرک آنان حدیثی است بدین مضمون که پیامبر خدا (ص) هنگامی که می‌خواستند معاذبن جبل را به یمن بفرستند فرمودند: «اگر قضاوتی پیش آمد به چه قضاوت می‌کنی؟» گفت: «به کتاب خدا»، فرمودند: «اگر در کتاب خدا نیافتی؟» گفت: «به سنت رسول خدا (ص)»، فرمودند: «اگر در کتاب و سنت نیافتی؟» گفت: «اجتهاد رای» کوشش می‌کنم رای خود را بیابم. این حدیث را اهل سنت مدرک حجیت اجتهاد و رای قرار داده‌اند، امامان ما (علیهم السلام) با این گونه اجتهاد مبارزه کرده‌اند ولی شیعیان از امامان خود پیروی می‌کنند و آن بزرگواران وارث علم رسول خدا (ص) می‌باشند، و از امام صادق و امام رضا (علیهم السلام) نقل شده بدین مضمون که بر ماست کلیات و قواعد را القا کنیم و بر شماسست که فروع را از آنها استخراج نمایید. پس اجتهاد شیعه از قبیل تطبیق کلیات بر مصادیق است و مدرک آنان کتاب و سنت پیامبر و ائمه (علیهم السلام) و حکم عقل است، و این گونه اجتهاد را اخباریین نیز لازم است بپذیرند.

این گونه اجتهاد یک امر عقلایی طبیعی است. در هر قانون‌گذاری معمولاً کلیات را به تصویب می‌رسانند و مردم در مقام عمل آنها را بر مصادیق تطبیق می‌کنند، پس آنچه اخباریین بر اصولیین اشکال می‌کنند که اجتهاد مربوط به اهل سنت است و ائمه آن را مذمت کرده‌اند پاسخ آن این است که این قبیل اجتهادی که ما داریم ضروری است و غیر از اجتهادی است که در اهل سنت معمول است، و بالاخره اجتهاد اجمالاً بین شیعه و اهل سنت معمول بوده است.

مقام مرجعیت در شیعه همواره یک مقام مستقل و والایی بوده که در همه اعصار به فکر عظمت شیعه و حفظ کیان آنان بوده است، و هیچ‌گاه خویش را به قدرتهای روز نمی‌فروخته‌اند، و از نظر مالی نیز به آنها وابسته نبوده‌اند.

اگر حکومت بخواهد در این مسائل دخالت کند یک جنبه سیاسی پیدا می‌کند و حکومتها هم که معصوم نیستند و در جایگاه قدرت قرار دارند لذا ممکن است برای حفظ قدرت خود به نام دین کارهایی بکنند که در نتیجه ضرر آن به مذهب می‌خورد، و این از افتخارات حوزه‌های علمیه شیعه بوده است که زیر کنترل و سلطه حکومتها نبوده‌اند و حتی اگر حکومتها می‌خواستند مرجعی را به مردم معرفی کنند تازه مردم به او بدبین می‌شده‌اند. بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی که دربار شاه عنایت داشت که مردم به مرحوم آیت‌الله حکیم مراجعه کنند مردم تازه به قضیه بدبین شدند، با اینکه مرحوم آیت‌الله حکیم در این تصمیم دخالتی نداشت اما شاه با تجربه‌ای که از قدرت مرجعیت آیت‌الله بروجردی داشت می‌خواست در ایران رقیب و مزاحمی نداشته باشد لذا می‌خواست مرجعیت را به خارج از کشور منتقل کند.

فتوای مرجعیت شیعه همیشه به عنوان آخرین امید و باعث دلگرمی شیعیان بوده است. از نظر شیعیان مرجع باید تیز هوش باشد، شجاع باشد، مستقل باشد، گروهها و صاحبان قدرت نتوانند او را فریب دهند، واقعا محبتش در دل مردم باشد، و این از افتخارات شیعه است، در حالی که فقهای سنت با وابسته شدن به حکومتها از آن محروم بوده‌اند. این سهم امامی که ما داریم و با آن حوزه‌ها را اداره می‌کنیم اهل سنت ندارند، آنها با بودجه‌های دولتی حوزه‌های علمیه خود را اداره می‌کنند، و به همین جهت استعمارگران هم از علما و حوزه‌های شیعه که متکی به مردم هستند هراس بیشتری دارند.

حتی مرحوم امام (ره) هم که یکی از افتخارات ماست که به رهبری ایشان این انقلاب به پیروزی رسید و خود دولت و حکومت تشکیل دادند عنایت داشتند که استقلال حوزه‌ها مانند سابق محفوظ بماند.

در بحرانهایی که در قرون گذشته برای شیعیان پیش می‌آمد، با فتوای صریح یا حکم یک مرجع معروف، آنان وظیفه الهی خویش را روشن می‌یافتند، چون او را جانشین حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و لازم‌الاطاعه می‌دانستند.

در داستان معروف انحصار تنباکو که یک قرارداد اقتصادی استعماری از ناحیه انگلستان بود، یک حکم نیم سطری مرحوم آیت‌الله العظمی آقای حاج میرزا حسن شیرازی (اعلی الله مقامه) حتی در

دربار و اندرون شاه قاجار نیز نفوذ پیدا کرد و قرارداد با شکست مواجه شد. در زمان خود ما با اینکه بسیاری از علما در مقابل حکومت پهلوی قیام کردند لیکن موفقیت کامل پیدا نشد. ولی با نفوذ معنوی مرحوم امام خمینی که ناشی از مقام مرجعیت به ضمیمه شجاعت و قاطعیت و استقامت ایشان بود قوای تا دندان مسلح رژیم شکست خورد، و به اصطلاح ایمان بر شمشیر غالب شد، و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. و بر این اساس در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نخست در رهبر منتخب خیرگان مرجعیت او قید شده بود، ولی پس از بازنگری که پس از رحلت مرحوم امام به تصویب رسید قید مرجعیت القا شد. و در حقیقت رهبری نظام به طور کلی از مرجعیت و رهبری دینی جدا شد و پشتوانه قلبی مردم را که طبعاً نسبت به مقام مرجعیت دینی وجود دارد از دست داد، و به صورت یک نهاد دولتی خالص جدای از رهبری دینی درآمد.

دشمنان اسلام و استقلال کشور که به عظمت و نفوذ معنوی مقام مرجعیت شیعه پی بردند همواره در صدد تضعیف این مقام بودند ولی کار مهمی از آنان ساخته نبود. مراجع تقلید همواره نزد همه طبقات مورد احترام خاصی بودند، و حتی در رژیم سابق نیز پس از بازداشت مرحوم امام مقام مرجعیت ایشان سبب شد که جرات نکنند به ایشان آسیبی برسانند، ولی متأسفانه در حکومت اسلامی که انتظار می‌رفت حامی مقام مرجعیت دینی باشد به وسیله گویندگان و نویسندگان و راه‌انداختن گروههای فشار بی‌باک به بهانه دفاع از رهبری سیاسی، مقام مرجعیت تحقیر و حریم آن شکسته شد، و عملاً کاری را که دشمنان اگر میلیاردها تومان خرج می‌کردند نمی‌توانستند انجام دهند بدست آقایان انجام شد.

### تعیین مرجع توسط حکومت یا مردم؟

بالاخره با اینکه در جلسه خبرگان که بلافاصله پس از رحلت مرحوم امام تشکیل شد قید مرجعیت را نادیده گرفتند، ولی پس از آن عده‌ای و از جمله برخی از ائمه جمعه و مسئولین اطلاعات و سپاه و وزارت خارجه در صدد برآمدند مقام مرجعیت و افتاء را نیز به رهبر منتخب اعطا نمایند، و در این زمینه آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه بود بیش از همه این موضوع را تعقیب کرد و در بلاد مختلف کشور مرجعیت ایشان را عنوان می‌کرد و بر تقلید از ایشان اصرار داشت.

پس از رحلت مرحوم آیت‌الله خوئی آقای حاج سیداحمد فهری در سوریه در خطبه نماز جمعه خویش در زینبیه ایشان را متعین برای مرجعیت شیعه معرفی کرد و همه مراجع موجود را نادیده گرفت، و خطبه نماز جمعه ایشان به زبان عربی به ضمیمه نوشته‌های جمعی از علما در رابطه با اصل اجتهاد ایشان در جزوه‌ای به عنوان «وحده المرجعیه والقیاده» چاپ و تکتیر شد، و مسئولین وزارت خارجه ایران در هند و پاکستان ایشان را در عرض آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی به عنوان مرجع معرفی کردند و جزوه‌ای در این زمینه به زبان اردو با عکس آقایان و تبلیغات زیاد به چاپ رساندند و بین علمای آن بلاد توزیع کردند، که هر دو جزوه نزد اینجانب موجود است. در این رابطه یکی از مسئولین وزارت خارجه که پیدا بود به مقام رهبری علاقه‌مند می‌باشد نزد من آمد و گفت: «اصرار مسئولین وزارت خارجه بر مرجعیت ایشان در آن بلاد عکس‌العمل خوبی نداشت و علما پذیرا نبودند و رهبری ایشان را نیز زیر سؤال می‌برد، و بر این اساس من نامه‌ای به ایشان نوشتم که این امر به ضرر شماست، و با اینکه نامه من خیلی دوستانه بود از طرف مسئولین مورد عتاب قرار گرفتم، و در نتیجه گفتند هیچ یک از مسئولین حتی وزرا حق ندارند به ایشان نامه بنویسند مگر اینکه قبلاً بعضی از حواشی ایشان نامه را ببینند و کنترل کنند».

پس از رحلت آیت‌الله اراکی برخی از مسئولین از تهران به منزل آقای حاج سیدمهدی روحانی آمدند و اصرار داشته‌اند که جامعه مدرسین آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع تقلید معرفی کنند، و از طرف دیگر جمع زیادی از طلاب جوان و بچه‌ها و گروههای فشار را در خیابان بیمارستان در کنار دفتر جامعه مدرسین جمع کردند و آنان با شعار و فشار از جامعه مدرسین همین امر را

می‌خواستند، و چند نفر از جامعه مدرسین که در تهران بودند به همین منظور فوراً خودشان را به قم رساندند. با این همه مقدمات و برنامه‌ریزیها هفت نفر از جامعه حاضر شدند ایشان را در عداد مراجع ذکر کنند و بر این اساس ایشان و شش نفر دیگر به عنوان مرجع معرفی و اعلام شد، در صورتی که معمولاً پس از رحلت هر مرجع از ناحیه علما و بزرگان یک نفر شاخص معرفی می‌شود تا مردم از تحیر خارج شوند. بعضی از افراد جامعه مدرسین نزد من آمدند و گفتند: «به جامعه گفته‌اند به هر قیمتی که هست باید آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع معرفی کنید زیرا مصلحت نظام چنین اقتضای کند، لیکن من و بعضی دیگر مخالف بودیم، ولی کاری از ما ساخته نبود فقط از جلسه خارج شدیم»، اینجاست که خطر فداکردن حقیقت در راه مصلحت محسوس می‌گردد. قانون جامعه مدرسین این بود که هر طرحی باید در جلسه اقلاً به امضای چهارده نفر برسد تا بتوان به نام جامعه اعلام نمود، آقایان گفتند: ما باتلفن از هفت نفر دیگر که حضور نداشتند موافقت گرفته‌ایم در صورتی که لازم بود همه در جلسه حاضر باشند، به علاوه برخی از آنان تکذیب کردند. و بالاخره با این وضع غیر عادی و با فشاری که ما در قم ناظر بودیم مرجعیت شیعه را فدای اغراض سیاسی کردند و ملت را به اشتباه انداختند. و پس از این اعمال، برخی از افراد سپاه و اطلاعات در بلاد مختلف به اهل علم و مبلغین فشار می‌آوردند که باید ایشان را به عنوان مرجع معرفی کنید و از ایشان مساله بگویید و از بیان فتاوی جمعی از مراجع جلوگیری می‌کردند، و هر کس تخلف می‌کرد علیه او گزارش می‌دادند و او را گرفتار دادگاه ویژه می‌کردند. کسی مخالف نبود که ایشان نیز مانند دیگران رساله و مقلدینی داشته باشد، ولی با این رفتار سپاه و اطلاعات و برخی نهادهای دیگر امر مرجعیت تحمیلی و مبتذل شد، و شاید برخی مسئولین بالا از این کارها خبر نداشتند ولی جریان چنین بود.

وقتی آیت‌الله طاهری اصفهانی قضیه مرجعیت آقای خامنه‌ای را نوشت من به یک آقای گفتم بعید به نظر می‌رسید که آقای طاهری به این شکل مرجعیت آقای خامنه‌ای را بنویسد، او رفته بود به آقای طاهری گفته بود، ایشان گفته بود من چه کنم آقای رشیدی دادستان دادگاه ویژه در اصفهان چند مرتبه آمد اینجا و به من اصرار کرد که شما باید این را بنویسید و من هم دیدم نمی‌شود ننویسم، یا اینکه آیت‌الله آذری قمی با اینکه خلاف عقیده‌اش بود با مقداری اگر و مگر یک چیز نوشتی بود. اینها با فشار بعضی علما را وادار کردند که چیزهایی بنویسند (۱)، رادیو و تلویزیون هم که در اختیار خودشان بود و مردم که روزنامه را می‌خوانند یا به رادیو گوش می‌دهند چه می‌دانند که چه خبر است و این امضاها به چه شکل گرفته شده است؟ خوب وقتی مرجعیتی به این شکل بخواهد درست شود چه استقلالی برای حوزه‌ها و مرجعیت می‌ماند؟ به چند نفر از جامعه مدرسین گفتم شما که بر خلاف عقیده خود کاری می‌کنید یا در برابر خلاف سکوت می‌کنید گناهکارید، باید شما مخالفت خود را اعلام می‌کردید چون ممکن است مردم به اعتماد شما از کسی تقلید کنند، مردم می‌گویند جامعه مدرسین فلانی و فلانی هستند و اعتماد می‌کنند و قهراً شما مسئولید.

من نمی‌گویم اطلاعات از حوزه اطلاع نداشته باشد چون همان‌گونه که حوزه پناهگاه مردم و شیعیان است به همان نسبت دشمنان هم مترصد هستند که در حوزه‌ها نفوذ کنند، اطلاعات باید مواظب سلامت حوزه از این جهات باشد، و اگر خطری احساس شد اسناد و مدارک را در اختیار علما و زعمای حوزه قرار دهد، اما اینکه خودش بخواهد همه کارهای حوزه را به دست بگیرد و حتی در تعیین مرجع و برنامه‌های حوزه دخالت کند کار درستی نیست. اگر اطلاعات بخواهد با نفوذ در شورای مدیریت حوزه مدرس معین کند، ممتحن معین کند، آنها بخواهند خط‌دهنده به حوزه باشند، به ضرر حوزه تمام می‌شود. چند نفر از آقایان آمدند به من گفتند ما رفتیم با آقای استادی مدیر حوزه راجع به دخالت اینها در امور حوزه صحبت کردیم، ایشان گفتند من هم می‌دانم ولی کار دست آنهاست ما چکار می‌توانیم بکنیم. خوب اگر بنا بشود در شورای مدیریت اسم آقای استادی باشد ولی همه کارها را آنها انجام دهند، بگویند این درس باشد آن درس نباشد، این رساله باشد آن رساله نباشد، این طلبه در حوزه باشد آن طلبه نباشد این کار درستی نیست. اطلاعات باید به صورت یک تشکیلات جدا اگر واقعا تشخیص داد که یک طلبه مثلاً جاسوس است طبق وظایف خود عمل بکند، کارهایی که در چهارچوب قانون برای آن مشخص شده انجام دهد.

من نسبت به حوزه و مرجعیت احساس خطر می‌کنم، من این مسائل را برای خودم نمی‌گویم چون از من گذشته است، من این مسائل را برای صیانت و استقلال حوزه‌ها می‌گویم که ان شاء الله همیشه حوزه و مرجعیت پشتیبانی برای ملت و حکومت اسلامی باشد، نه اینکه با اعمال قدرت در آن بازیچه‌اغراض سیاسی قرار بگیرد و حوزه به صورت یک پادگان نظامی در آید.

حوزه‌های علمی شیعه باید مستقل باشند و نباید به یک ارگان دولتی تبدیل شوند. یک بار جمعی از جامعه مدرسین و از جمله آقایان حاج سیدمهدی روحانی، آذری قمی و شرعی پس از حمله اول به دفتر و حسینیه نزد من آمده بودند که شما باید رهبری آقای خامنه‌ای را علنا اعلام کنید. من گفتم: «من گمان کردم آمده‌اید از من دلجویی کنید که هستی مرا غارت کرده‌اند و به من اهانت شده است. شما به سکوت من قانع باشید، جامعه مدرسین یک تشکیلات مقدس حوزوی بود ولی متأسفانه الان به یک ارگان نیمه دولتی تبدیل شده است». حوزه‌های علمیه باید استقلالشان حفظ شود، ولی متأسفانه اکنون در حال تبدیل شدن به ابزاری در دست حاکمان است.

س: طبق این نظریه که همیشه یک مرجع دینی باید در راس حکومت اسلامی باشد طبیعتاً مرجعیت شیعه و حوزه‌ها با حاکمیت هماهنگ می‌شوند یعنی عملاً حکومت حوزوی می‌شود و حوزه حکومتی می‌گردد، تفکیک آنها چگونه است؟

ج: نه این‌گونه نیست، حوزه از حکومت جداست، زیرا هر چند رئیس حکومت از دخالت‌های ناروا در امور حوزوی مبرا باشد ولی چون حکومت کانون قدرت است خطر اینکه ایادی او - هر چند غیرمستقیم - در امور حوزوی دخالت‌های ناروا کنند و از قداست حوزه به نفع خود سوءاستفاده نمایند وجود دارد، و در این رابطه حتی آیت‌الله خمینی - که خود در مقام مرجعیت بودند و بیشتر مردم ایران از ایشان تقلید می‌کردند - بسیاری از مسائل حوزه را به آیت‌الله گلپایگانی ارجاع می‌دادند. ما برای برنامه‌ریزی و مدیریت حوزه خدمت ایشان رفتیم فرمودند که: «بروید خدمت آیت‌الله گلپایگانی» و ما رفتیم با ایشان صحبت کردیم.

× × × پاورقی × × ×

۱ - مرحوم آیت‌الله آذری قمی در این اواخر به شدت از مواضع قبلی خود اظهار ندامت و پشیمانی کردند و در نامه مفصلی که در مورخه ۱۳۷۶/۸/۵ خطاب به جناب آقای خاتمی رئیس جمهور نوشتند چنین آوردند: «... و اما جامعه مدرسین که معظم‌له (آقای خامنه‌ای) رابه عنوان یکی از مراجع سبعه معرفی کردند نیز برخلاف ضوابط شرعی و قانونی خود عمل کردند، زیرا با رای تلفنی و در جوی ناسالم ایشان رامعرفی کردند که برخی از تلفن شونده‌ها بعداً آن را انکار کردند، چون شرط مرجعیت دو چیز است که هیچیک برای معظم‌له (آقای خامنه‌ای) موجود نیست،... جامعه مدرسین که به جواز تقلید معظم‌له رای داده‌اند تنها به لحاظ مصلحت نظام بوده که مصلحت‌اندیشی در این امر حیاتی صحیح نبوده و نیست،... ولی اخیراً این شعار «هم مرجعی هم رهبری» توسط بچه‌های اطلاعاتی سر داده شد و روز رای‌گیری جامعه مدرسین عده‌ای از آنها به منظور فشار بر جامعه که متأسفانه با تبلیغات داخل جلسه آقای یزدی و آقای جنتی و یک نفر دیگر ضربه تلخ خود را به انقلاب مقدس اسلامی وارد کرد. در این میان بی‌توجهی حقیر هم دایر بر اینکه وجوه شرعی باید به رهبر داده شود ضربه کاری خود را زد، که باید استغفار کرده و این فتوای بی‌موقع را محو کرد».

در همین نامه است که ایشان در اعتراض به حمله شبانه به بیت آیت‌الله العظمی منتظری می‌نویسند: «چرا مقام معظم رهبری وضعیت مرجعیت بخصوص حضرت آیت‌الله العظمی منتظری را به دست یک مشت بچه‌های اطلاعاتی داده‌اند که شبانه قصد تعدی به حریم مرجعیت و غارت آرشین و دیگر اشیاء ایشان را می‌نمایند، و افراد ناصح و خیرخواه را با چشم بسته و اهانت به زندان می‌برند... آن روز یک نفر از جامعه مدرسین در دفاع و حمایت از معظم‌له قدمی برداشت و کلمه‌ای نگفت، من حقیر هم چیزی نگفتم، ولی امروز از خدای خود و پیغمبرم شرم‌منده‌ام و معذرت می‌خواهم».

### سخنرانی ۱۳ رجب در رابطه با مرجعیت شیعه

با مشاهده همه دخالت‌های ناروا در امور حوزه و مرجعیت، من در عین حال ساکت بودم تا اینکه پس از انتخابات ریاست جمهوری روزی درخاوه من به منزل آقای آذری رفتم، ایشان فردی را صدا زد و دفتری را به او داد و گفت: «در قم این دفتر را به آقای استادی بده»، سپس متوجه من شد و گفت: «پس از انتخابات، جامعه مدرسین به تهران احضار شدند، پس از حضور، آقای خامنه‌ای پرسید وضع جامعه مدرسین چگونه است؟! من گفتم جامعه مدرسین مرد!»، نظر ایشان این بوده که چون جامعه را وادار کردند آقای ناطق‌نوری را برای ریاست جمهوری تایید کنند و او انتخاب نشد پس جامعه موقعیت خود را از دست داده است. آقای آذری ادامه داد: «آقای خامنه‌ای از این حرف من ناراحت شد و گفت: «این چه حرفی است، ما با جامعه مدرسین کارها داریم و از جمله مساله مرجعیت است، هفت نفر مرجع صحیح نیست، مرجع باید یک نفر باشد و این کار بر عهده جامعه است، و باید جامعه مدرسین تقویت شود.» پس در این رابطه چهار نفر از اعضای جامعه این دفتر را تهیه کرده‌اند و به‌اعضای جامعه داده‌اند تا نظر بدهند، در این دفتر آمده: «اولا جامعه مدرسین منحصر در افراد خاص نباشد و همه مدرسین حوزه دعوت شوند، وثانیا در همه استانهای کشور نماینده داشته باشند»، و من اشکال کرده‌ام: «اگر منظور دعوت از بچه‌هاست که ارزش ندارد، و اگر منظور دعوت از بزرگان حوزه است آنان حاضر نیستند شرکت کنند، و هنگامی که ما در قم شکست خورده‌ایم طبعاً در جاهای دیگر به ما اعتنا ندارند».

وقتی آقای آذری این صحبت‌ها را نقل کرد من از ایشان پرسیدم: «منظور آقای خامنه‌ای از مرجع واحد چه کسی بود؟» آقای آذری گفت: «منظور ایشان خودشان بود و می‌خواستند جامعه مدرسین فقط ایشان را برای مرجعیت تعیین کنند»، من گفتم: «وقتی که جامعه سابقاً هفت نفر راتعیین کرده‌اند الان چگونه می‌توانند بگویند فقط یک نفر، باید صبر کنند بقیه بمیرند تا قهراً در یک نفر متعین گردد»، آقای آذری گفت: «این هم یک اشکال سوم»، من گفتم: «مهمترین اشکال همین است». این بود خلاصه‌ای از جریان‌ات گذشته.

اگر -از باب فرض- همه این امور قابل اغماض باشد، ولی فشار مامورین اطلاعات و سپاه و گروه‌های فشار در بلاد مختلف کشور در این رابطه به اهل علم و اهل منبر قابل اغماض نبود، زیرا به‌طور کلی مرجعیت شیعه بازپچه سیاست‌های بچه‌گانه شده بود، و همین امر باعث وانگیزه من بود در سخنرانی ۱۳ رجب ۱۴۱۸، و عجیب است که چرا آقایان دیگر در این زمینه احساس تکلیف نکردند.

(پیوست شماره ۲۵۴)

حمله گسترده به حسینیه، دفتر و داخل بیت

پس از سخنرانی مذکور چند نوار از آن منتشر شد، ولی از ناحیه اطلاعات به برخی از افراد دفتر فشار وارد آمد لذا خود من از پخش بیشتر نوار جلوگیری کردم. در چند روز اول هر چند برخی روزنامه‌ها را به هتاک و نثار کلماتی رکیک -که شخصیت گویندگان آنها را نشان می‌داد- وادار کردند ولی در قم خبری نبود و من هم مانند سابق به تدریس خود ادامه دادم، البته در همان زمان به محل درس مرحوم آیت‌الله آذری‌قمی در فیضیه حمله می‌شد و برای ایشان مزاحمت‌هایی را فراهم می‌کردند.

تا اینکه در روز هفدهم رجب جمعی از آقایان مرتبط با شورای مدیریت حوزه به منزل آمدند و گفتند: «هدف شما از سخنرانی ۱۳ رجب چه بود؟» گفتم: «من احساس تکلیف کردم و مطلب خلافی هم نگفتم». گفتند: «ممکن است جمعی عکس‌العمل نشان بدهند»، گفتم: «حق را باید گفت و من به وظیفه الهی خود عمل کردم، وانگهی سخنرانی انجام شده را که نمی‌شود برگرداند و جلوی پخش نوار آن را هم من گرفتم، و تا حال به خیر گذشته». گفتند: «معلوم نیست و بناست فردا از ناحیه شورای مدیریت حوزه تعطیل اعلام و راهپیمایی انجام شود».

بالاخره در این میان عناصری مشغول توطئه شدند و گروههای متشکل از بچه‌های هتاک و بی‌باک و خرابکار را از اصفهان و تهران و جاهای دیگر جمع‌آوری کردند و به زور و تهدید برخی محصلین و شاگردان بیگانه مدارس را نیز اغفال کردند و یک راهپیمایی از طلاب جوان و محصلین و گروههای فشار به راه انداختند و به بازار هم فشار آوردند تعطیل شود، هر چند بازاریها مقاومت کردند. راهپیمایی را به طرف مسجد اعظم هدایت کردند و پس از سخنرانی تحریک‌آمیز آقای جوادی‌آملی، جمعیت را به طرف حسینیه شهدا و دفتر و بیت من سرازیر کردند، و تعدادی از آنان که کاملاً سازماندهی شده بودند با شکستن دربها و قفلها حسینیه را اشغال کردند و هرچه توانستند از اشیای حسینیه و دفتر شکستند و پاره کردند و غارت نمودند و حتی قرآن‌ها و کتب ادعیه و کتب علمی را نیز پاره کردند و حدود سه هزار عدد نوار کاست و ویدئویی از فقه و نهج‌البلاغه و اصول کافی را با خود بردند و جمعی از فضلا و طلاب را که در دفتر مشغول نماز جماعت ظهر و عصر بودند پس از کتک‌زدن و هتاک‌های بازداشت نمودند، و از قراری که نقل شد رئیس قوه قضاییه که باید حافظ امنیت جامعه باشد از تهران به قم آمد و دستور حمله به حسینیه و دفتر و بیت را صادر نمود و شب چهارشنبه به تهران بازگشت و در خطبه نماز جمعه تهران نیز هر چه خواست به هم بافت.

### تلاش برای خارج کردن اینجانب از منزل

در این میان تلفنها را نیز قطع کردند، و همکاری افراد اطلاعات و سپاه با مهاجمین محسوس بود، و از قراری که معلوم شد با بی‌سیم از طرف سرتیپ فرمانده لشکر قم به آنان دستور داده می‌شد و اصرار داشتند -به بهانه محافظت از من- مرا از اطاق و کتابخانه و منزل خارج نمایند و با خود ببرند و منزل مرا در اختیار رجاله‌ها و غارتگران قرار دهند، و برحسب آنچه نقل شد وزیر سابق اطلاعات -آقای فلاحیان- و یکی از فرماندهان عالی سپاه از دور مهاجمین را رهبری می‌کردند. من به اشخاصی که اصرار داشتند اینجانب از منزل بیرون بروم با ناراحتی گفتم: «دفعه اول نیست که به من و هستی من حمله شده، یک بار از طرف آقای خامنه‌ای آمدند و هستی مرا غارت کردند، این بار بیایند در همین اطاق و کتابخانه مرا بکشند تا خیالشان برای همیشه راحت شود، من با پای خود از منزل خارج نمی‌شوم»، از این سخن من حاضرین بسیار جا خوردند و بالاخره پس از مشاجرات زیاد با افراد مختلف که آمده بودند من مبادرت به اقامه نماز ظهر کردم ولی باز از بیرون به افراد داخل اطاق فشار آورده بودند که نمازش را بشکنید، و یکی از دوستان صادق گفت: «من شنیدم که به آنان دستور داده شد طناب به گردنش بیندازید و او را بکشید و بیاورید». سپس در یک فرصتی که افراد داخل اطاق برای کسب تکلیف بیرون رفته بودند درب اطاق را بستیم و دیگر هرچه آنها اصرار کردند درب را باز نکردیم. به آنان دستور داده شده بوداز درب اندرون وارد شوند و درحالی که با دیلم مشغول کندن درب اندرون بودند شنیده شد از ناحیه بعضی از آقایان مجاورین با تندی با آنان برخورد شده بود، و بالاخره بعد از چند ساعت از کنار اطاق من رفتند ولی مهاجمین مشغول شکستن درب و شیشه‌های خانه شدند، و در این میان بلندگوهای حسینیه را در اختیار گرفتند و مانند لشکر مهاجم پیروزمند با شعارهای انحرافی و اهانت‌آمیز در چندین روز متوالی هرچه خواستند گفتند و پخش کردند و شعارهای رکیک و اهانت‌آمیز نوشتند، و مرتباً اعلامیه‌های فحاشی و تهدیدآمیز تنظیم و پخش می‌شد و ناراحتی همه همسایگان را فراهم نمودند، گویی اینان بویی از انسانیت و عقل به مشامشان نخورده بود، و به خیال خودشان با این غارتگریها و فحاشیها و هتاکیها می‌خواستند از ولایت فقیه حمایت کنند، خوب شد ما نمریدیم و معنا و ثمره ولایت فقیه آقایان را با چشم و گوش خود از نزدیک احساس کردیم. من در همان روز حمله و یورش در یک پیام خلاصه اعمال ننگین آنان را یادآور شدم.

(پیوست شماره ۲۵۵)

## حمایت برخی از مسئولان از مهاجمان

حکومت برای امنیت جامعه است، حکومتی که مردم در آن از نظر جان و مال و آبرو امنیت نداشته باشند هیچگونه تناسبی با اسلام ندارد. این حرکات دیوانه‌وار و مستمر که شبانه‌روز در حسینیه انجام می‌شد و پیوسته مردم از قم و جاهای دیگر تماشاگر این صحنه‌ها بودند صورت مسخره‌آمیزی به خود گرفته بود، و اگر مقامات بالا رضایت نداشتند لابد جلوگیری می‌کردند، و نه تنها جلوگیری نکردند بلکه برخی از آنان حمایت هم کردند و آقای خامنه‌ای در یک سخنرانی ضمن تایید اجمالی اهانت‌های انجام شده با کلمه «خائن» از من یاد کرد و مرا به محاکمه تهدید نمود! و هنگامی که آیت‌الله زنجانی نامه‌ای متضمن اظهار ناراحتی از این اوضاع اسف انگیز به ایشان می‌نویسند، از قرار مسموع ایشان در جواب نوشته بودند: «من نمی‌توانم جلوی خشم مردم را بگیرم»، یاللعجب که جمعی رجاله را که همه دیدند از شهرهای مختلف باصرف بودجه‌های سنگین جمع‌آوری کردند و به قم آوردند و آنان را وادار به این کارها کردند به عنوان مردم قلمداد می‌کنند، و در این میان برخی افراد عادی سپاه هم که ذاتا دارای ایمان و اخلاص می‌باشند اغفال می‌گردند و به این خلافکاریها وادار می‌شوند.

بچه‌های مخلص سپاه در جبهه‌ها فداکاری کردند و به شهادت رسیدند، ولی متأسفانه به اعتبار آن کبوتران پرپر شده چند نفر به نام اسلام‌جنایت می‌کنند و به مناسبت‌های مختلف سخنرانی می‌کنند و فتوا می‌دهند و در مسائل اسلامی خودسرانه اظهار نظر می‌کنند و به بزرگان اهانت می‌نمایند و خیال می‌کنند با یکی دو سال که در جبهه بوده‌اند همه کشور ملک طلق آنهاست و همه مردم کشور بندگان زر خرید آنان می‌باشند. حقوق جمعی از افراد مخلص سپاه را که سالها در جبهه‌ها بودند خودسرانه به بهانه‌های واهی به طور کلی قطع می‌کنند، و بندگان خدا به هرجا مراجعه می‌کنند جواب رد می‌شنوند، و در این میان آن آقای هم که به عنوان نماینده ولی فقیه باید ناظر بر اعمال خودسرانه آنان باشد یا ساکت است و یا تایید می‌کند.

تعریف و تمجید از افراد بی‌سواد کم‌ظرفیت همین گرفتاریها را در پی دارد. اطلاعات که یک نهاد لازم و ضروری برای کشور است و کار آن باید منحصراً باشد در تحصیل اطلاعات نافع برای کشور بدون دخالت در کارهای دیگر، در اثر تعریف و تمجیدهای فراوان از آن بتدریج به صورت یک نهاد مخفی و پیچیده درآمد، دور از نظارت مجلس و مردم و دولت، و هر کاری که خواستند خودسرانه انجام دادند و در نتیجه به صورت کانون قتلها و جنایات نفرت‌انگیز درآمد و آبروی انقلاب و نظام را بردند و برای بچه‌های پاک و مخلص اطلاعات ننگ و عار فراهم آوردند. حالا متأسفانه سپاه هم در همان مسیر افتاده، در اثر تعریفها و تمجیدهایی که از سپاه و جوانان فداکار آن که اغلب در جبهه‌ها به شهادت رسیدند انجام شد، برخی از فرماندهان همه تعریفها را به خود گرفتند و بتدریج در اموری که مربوط به آنان نیست دخالت می‌کنند و در برابر کسی هم پاسخگو نیستند، و با اینکه با عنوان نظامی نباید در سیاست عمومی کشور دخالت کنند در غالب مسائل داخلی و خارجی کشور خودسرانه دخالت می‌کنند و بتدریج حکومت کشور را همچون کشور ترکیه به صورت یک حکومت تحت قدرت نظامیان نشان می‌دهند و هیچ‌کس جلوی تندرویهای آنان را نمی‌گیرد.

سپاهی که در آغاز انقلاب مورد تایید و اعتماد مردم بود و ما در مجلس خبرگان قانون اساسی - با اینکه عده‌ای مخالف بودند - آن را به صورت یک اصل در قانون اساسی درج کردیم، اگر به رویه‌ای که فعلاً در پیش گرفته ادامه دهد به طور کلی اعتماد ملت از آن سلب می‌شود و حیثیت اجتماعی خود را از دست می‌دهد، ولی چه کنیم که مسئولین بالا متوجه این نکته نیستند؟!

و بالاخره از همان روز حمله و یورش مرا در خانه محصور کردند و دریها و پنجره‌ها را جوش دادند، و تا مدتی روی پشت‌بام هم مامور گشت‌گذاشتند که در اثر رفت‌وآمد زیاد مزاحم زندگی و خواب و آسایش من و خانواده‌ام بودند، حالا بگذریم از چشم‌چرانیهای برخی از آنها.

بلندگوهای حسینیه تا چند روز در اختیار مهاجمین بود تا اینکه از قرار منقول جامعه مدرسین جلسه می‌گیرند و آقای مقتدایی دادستان کل کشور از ناحیه آنان به سراغ مهاجمین می‌آید،



دادستان کل کشور - که باید جلوی مظالم و جنایات را بگیرد و با مهاجمین به خانه و کاشانه مردم برخورد قانونی کند - قانون شکنیها، خرابکاریها و غارتگریها را تایید می کند. او خواسته های آنان را جویا می شود، و آنان حصر در خانه و ممنوع الملاقات بودن و تعطیل درس و شهریه و پس ندادن حسینی و دفتر و تهیه زمینه محاکمه مرا مطالبه می کنند، و تقریباً همین خواسته ها در شورای عالی امنیت ملی مطرح و تصویب می شود. پس در حقیقت تصمیم گیرنده در مسائل کشور خرابکاران و مهاجمین بی باک و محرکین آنان هستند و شورای عالی امنیت ملی مجری تصمیمات آنان می باشد، وای به حال ملت مسلمان و مظلوم ایران و حوزه علمیه قم که تعیین سرنوشتشان به افراد خرابکار و مهاجم تفویض شده است.

آقای مقتدایی در حسینیہ سخنان مفصلی دارد که نوار آن موجود است، از جمله به آنان می گوید: «از این حرکتی که شما عزیزان انجام دادید که حمایت از حریم ولایت و رهبری بود جدا تقدیر و تشکر می شود و شما این را به حساب خدا بگذارید و اجر و پاداش این را از خدا بگیرید... خیلی ممنون امیدوارم که ان شاء الله موفق باشید، ماجور هستید و زحمت کشیدید. این خدمتی که کردید ان شاء الله مورد توجه امام زمان (ارواحنا فداه) قرار بگیرد و در آینده هم اگر خدای نکرده یک چنین قضایایی پیش بیاید انتظار هست که همین شماها باید بپایخیزید...» (۱).

و از قرار مسموع از راه موثق همان موقع هم جلسه ای برای توجیه ائمه جمعه مراکز استانها گرفته بودند و در آن جلسه آقای دری به عنوان وزیر اطلاعات گزارشی از چگونگی قضایا و برخورد با اینجانب و اینکه فعلاً در منزل محصور گشته و فقط خانواده اش مجاز به رفت و آمد هستند و... به آقایان ارائه می دهد که آقای جنتی در جمع آنان می گوید: «این که فایده ندارد، بایستی آخر شب او را از منزل و از رختخوابش بیرون می آورید و می بردید جایی که حتی من هم اطلاع نداشتم باشم که او کجاست». خوشا به سعادت ملت ایران که چنین روحانیون دلسوز و باعاطفه ای بر آنان حکومت می کنند و سرنوشت اسلام و انقلاب و کشور و ملت در اختیار اینان قرار گرفته است؟!

از طرف دیگر - بر حسب نقل مستند - در جلسه ای که در تهران در این زمینه تشکیل شده بوده یکی از قضات دادگاه ویژه پیشنهاد می کند که: «با اجازه شما من به قم بروم و فوراً فلانی را محاکمه و اعدام کنم و برگردم».

بارالها تو خود شاهد باش که ملت ایران برای تحصیل آزادی و پیاده شدن دستورات حیات بخش اسلام این همه فداکاری کردند و شهید دادند، ولی متأسفانه در برابر تذکرات اینجانب به عنوان دفاع از استقلال حوزه های علمیه و عظمت مرجعیت شیعه که بازیچه رجاله ها و بچه های اغفال شده از ناحیه انحصار طلبان قرار گرفته بود مدیریت حوزه علمیه قم و رئیس قوه قضائیه کشور خرابکاران و غارتگران را علیه من بسیج کردند، و آقای یزدی در خطبه های نماز جمعه تهران هر چه توانست هتاک می نمود و دادستان کل کشور هم مهاجمین و غارتگران را تشویق می کند و آن قاضی هم اعدام فوری مرا پیشنهاد می کند، و متأسفانه همه این جنایات به نام حکومت اسلامی و حمایت از اسلام انجام می شود. با این حال ملت مظلوم ایران از آقایان انتظار پیاده کردن دستورات اسلام و دفاع از حقوق مردم را دارند.

با اینکه از آقایان علما انتظار می رفت برائت خود را از این جنایت و امثال آن که به نام اسلام انجام می شود اعلام نمایند و از حوزه و روحانیت دفاع نمایند، برخی از آنان در حوزه علمیه قم و جاهای دیگر، هر چه خواستند گفتند و نوشتند و مرا خائن و عالم نما و منافق و فاسق خطاب کردند، و برخی از نویسندگان بی ادب ادبیات خود را در اهانت و فحاشی و تهمت های ناروا به کار بردند، ان شاء الله در یوم الحساب به همه امور رسیدگی می شود. خداوند ان شاء الله به تفضل خود حوزه علمیه قم را از شر عناصر خرابکار و هتاک، و ملت ایران را از شر نویسندگان بی ادب و بی باک محفوظ بدارد. من یک فرد بیشتر نیستم و عمر خود را گذرانده ام، ولی جای تأسف است که چگونه این همه جنایات به نام اسلام انجام می شود!؟

× × × پاورقی × × ×

۱ - برای اطلاع از متن کامل سخنان آقای مقتدایی می توانید به هفته نامه آوا شماره ۸۰ و ۸۱، سال سوم، مورخه ۲۵ آبان و ۲ آذر ۷۸ مراجعه نمایید.

## پیام اهانت آمیز آقای خامنه‌ای به مردم اصفهان

پس از تداوم حصر اینجانب و ادامه تصرف غاصبان نسبت به حسینیه شهدا و دفتر اینجانب در قم و مشهد مردم شریف استان اصفهان - براساس عرق دینی و غیرت اسلامی خود - بارها اعتراض خود را نسبت به این بی‌قانونیها به وسیله تجمعات آرام و بیانیه‌ها اعلام داشتند و براین اساس جمعی بازداشت و محاکمه و زندانی شدند، و آخر کار خواستند به وسیله حضور در نماز جمعه اصفهان اعتراض خودشان را ابراز نمایند، و درحالی که اعتراض آرام و با متانت حق قانونی و اسلامی ملت است، وزیر اطلاعات وقت آقای دری مساله را نزد مقامهای بالا بزرگ جلوه داد و یک پیام تند از آقای خامنه‌ای گرفت که در آن پیام به مردم شریف استان اصفهان اهانت شده بود و آنان را باند روسیاه و تبه‌کار قلمداد کردند و آن پیام را در رسانه‌ها با طمطراق پخش نمودند. البته غیر از آنکه آن پیام مردم را نسبت به مقامها و مسئولین بدبین کرد برای آنان نتیجه‌ای نداشت. معمولا مقامهای بالا در شرایطی زندگی می‌کنند که از قضاوت‌های عمومی که در سطح جامعه انجام می‌شود بی‌اطلاعند و حواشی آنان آنها را در حصاری از غفلت نگه می‌دارند.

در این میان باند تبه‌کاری که در داخل اطلاعات کارگردان بودند و برای خون انسانها و بندگان خدا و آبروی آنان ارزشی قائل نبودند این فرصت شیطانی را مغتنم شمرده و در اصفهان یک نمایش به نام «پیچک انحراف» ابداع کردند و جناب آقای وزیر اطلاعات هم اظهار لطف فرموده آن را افتتاح نمودند، و سپس آن نمایش و متاع با ارزش به شهرهای قم و تهران نیز صادر شد و چه مقدار زیاد از بودجه کشور بدهکار ماصرف ایجاد و تبلیغ آن شد، در صورتی که آقای وزیر توجه داشتند که سوژه این نمایش - سیدمهدی هاشمی - هر چه بود یازده سال قبل از این اعدام شده بود و هدف برگزارکنندگان آن نمایش بازی با آبرو و حیثیت من محصور است که فعلا امکان دفاع ندارم و ناجوانمردانه مورد حمله قرار گرفته‌ام. پیش از آن نیز از ناحیه اطلاعات نمایشی به نام «هویت» اختراع و نمایش دادند و با آبروی جمع زیادی از بندگان خدا بازی کردند، و با این همه جنایات باز انتظار دارند ملت آنان را الگوی اسلام پندارند. البته دنیا دار امتحان است و لازم است هر روز به وسایل مختلف فلز وجود انسانها مخصوصا قدرتمندان در کوره‌های آزمایش شناخته شود.

آنچه در نظر من مهم است اینکه چگونه کسانی که مدعی تعبد و تقدس هستند به بهانه دفاع از اسلام و ارزشهای آن این چنین بی‌باکانه با جان و مال و آبروی بندگان خدا بازی می‌کنند؟!.

اینک حدود دو سال و شش ماه است که من در خانه محصور می‌باشم و چه ناراحتی‌هایی را متحمل شده و می‌شوم؟! حسینیه شهدا محل تدریس و جماعت من در توقیف و تحت اختیار آقایان می‌باشد، و چه مقدار زیاد کتابهای مختلف و وسایل مربوط به من و دیگران در آنجا حبس شده؟! و چه بسیار از وسایل و لوازم سمعی و بصری و اموال و نوارها را به غارت بردند، و دفتر مرا که ملک من است غاصبان در اختیار گرفته و در آن تصرف می‌کنند و نماز می‌خوانند و دفتر مرا در مشهد با همه لوازم و اثاث آن توقیف کرده‌اند، و همه این کارها را از قرار مسموع به حکم شورای عالی امنیت ملی انجام می‌دهند، در صورتی که شورای امنیت ملی بر فرض نهاد صالحی باشد برای مقابله با یک کشور مخالف و یا گروه مهاجم است نه مقابله با یک فرد خدمتگزار که خود از پایه‌گذاران انقلاب بوده است و برای حفظ حریم حوزه علمیه و مرجعیت شیعه تذکراتی داده است، وانگهی شورا حق قضاوت ندارد، قضاوت وظیفه قوه قضائیه است با حضور متهم و وکیل او و امکان دفاع. البته نظیر همین شورا در زمان رژیم سابق نیز به منظور سرکوب مخالفین و اصلاح طلبان وجود داشت، و در این میان دادگاه ویژه نیز خود را متولی این جنایات می‌داند و به بهانه‌های واهی دخالت‌های ناروا انجام می‌دهد. اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا و غیبه ولینا و کثره عدونا و قله عددنا و شده الفتن بناو تظاهر الزمان علینا.

## مشارکت واقعی مردم در حکومت، رمز تداوم انقلاب

س: به طور کلی حضرتعالی آفات انقلاب را چه می‌دانید، رمز تداوم و حفظ ارزشهای انقلاب در چیست، چه باید بکنیم که سرنوشت انقلاب اسلامی به سرنوشت انقلاب مشروطه دچار نشود؟

ج: اشکال عمده در اینجا است که ما خیال می‌کنیم فقط ما چهارتا روحانی انقلاب را به پیروزی رساندیم، این تصور درستی نیست، البته روحانیت نقش داشت، روحانیت به عنوان اینکه مظهر خواست و اراده مردم بود و مردم به روحانیت اعتماد داشتند نقش اساسی در انقلاب داشت و مرحوم امام (ره) رهبر انقلاب بودند، اما واقعش این است که مردم انقلاب کردند، همه مردم کمک کردند تا انقلاب به پیروزی رسید، در همان شب بیست و دوم بهمن همین نیروهای آماده و نیروهای مردمی مسلح بودند که پادگانها را خلع سلاح کردند، و اگر اسلحه به دست مردم نمی‌افتاد انقلاب به این زودی به پیروزی نمی‌رسید، ارتش قصد کودتا داشت، و اگر ارتش وارد صحنه می‌شد معلوم نبود به این زودی کار به نتیجه برسد، در همه مراحل همه مردم احساس وظیفه می‌کردند و هر کس به سهم خود کاری انجام می‌داد تا انقلاب به پیروزی رسید، رمز تداوم انقلاب نیز همین است، اگر ما چهارتا روحانی آمدیم خودمان را قیم مردم دانستیم و گفتیم مردم باید مطیع صد درصد ما باشند این تصور غلطی است، به عنوان مثال این حرکتی که الان شورای نگهبان کرده و نظارت استصوابی قرار داده‌اند این خلاف قانون و خلاف مصلحت است، در اصل ۹۹ قانون اساسی آمده است که شورای نگهبان باید ناظر باشد بر انتخابات نه بر کاندیداها، چون خاطره سوءدخالت‌های رژیم سابق در انتخابات در ذهنها باقی بود برای جلوگیری از دخالت‌های ناروای مسئولین و دولت در انتخابات و تعیین کاندیداها این اصل تصویب شد تا جلوی دخالت‌ها گرفته شود نه اینکه خود شورای نگهبان در همه مراحل انتخابات و تعیین کاندیداها دخالت کند و در آنجا بنشینند و بگویند در فلان شهرستان فلان شخص حق دارد از سوی مردم کاندیدا بشود و فلان شخص حق ندارد! و یا به بهانه‌های گوناگون انتخابات مردم را باطل کنند. مردم خودشان افراد را بهتر می‌شناسند تا آنها که از دور می‌خواهند برای مردم تصمیم‌گیری کنند، مردم چون مسلمان هستند اگر ببینند کسی خلاف موازین اسلام می‌خواهد عمل کند به او رای نمی‌دهند، اگر شایسته نیست به او رای نمی‌دهند، البته روحانیون باید به مردم رهنمود بدهند و موازین و شرایط را بیان کنند، ولی بگذارند مردم خودشان در کارهای مربوط به خودشان تصمیم‌گیری کنند.

به نظر من باید برای حفظ و تداوم انقلاب احزاب سیاسی مستقل با اساسنامه و مرامنامه و خط‌مشی اعلام شده بر اساس موازین اسلامی از خود مردم تشکیل بشود و اینها آزاد باشند که حرفهایشان را بزنند، روزنامه و رسانه در اختیار داشته باشند - یکی از اشکالات فعلی ما این است که رادیو و تلویزیون و بیشتر دستگاههای تبلیغی و امکانات در اختیار حکومت است و اگر مردم بخواهند حرفشان را به حکومت بزنند چندان وسیله‌ای در اختیار ندارند - روزنامه‌ها باید زبان ملت باشند، رادیو و تلویزیون باید زبان ملت باشد، نه اینکه مردم فقط مستمع باشند، اگر شما نتوانید نظرتان را منعکس کنید دیگری هم نتواند و هر کس همان چیزهایی را که حکومت می‌خواهد مجبور باشد بگوید مردم بتدریج دلسرد می‌شوند و از صحنه کنار می‌روند، این خلاف آزادی است، اینکه ما می‌گوییم آزادی یعنی مردم آزاد باشند، نه اینکه فقط افراد وابسته به حکومت آزاد باشند و مردم پیرو محض باشند، بنابراین همان‌گونه که اول انقلاب روحانی، دانشجو، بازاری، کشاورز، کارگر و همه اقشار و اصناف نقش داشتند و همه خواستار انقلاب بودند باید این حالت حفظ شود، و اگر یک عده خود را قیم دیگران دانستند بتدریج دیگران احساس بی‌تفاوتی می‌کنند و از صحنه کنار می‌روند، اگر انقلاب بخواهد باقی باشد باید جنبه مردمی بودن آن محفوظ بماند و واقعا مردم حکومت را حکومت خودشان بدانند و این با وجود احزاب سیاسی آزاد، مستقل و متشکل از اقشار مختلف مردم امکان‌پذیر است، نیروها و تشکلهای سیاسی حرفهای خودشان را بزنند و مردم هم عقل و هوش دارند و مسلمانند و مسائل را می‌فهمند هر کدام را درست دانستند انتخاب می‌کنند.

آزادی رکن اصلی انقلاب ما بود، اگر این آزادی به معنای واقعی کلمه برای مردم محفوظ نگه داشته شود خیلی از مشکلات حل می‌شود، البته ما باید تبلیغ اسلام را بکنیم، وظیفه‌مان را انجام بدهیم، ولی مردم را به کاری خلاف نظرشان مجبور نکنیم، قییم آنان نباشیم، روحانیت راهنمای مردم است نه قییم مردم، اگر ما بخواهیم خودمان را قییم مردم بدانیم شکست می‌خوریم و به اسلام هم لطمه می‌زنیم، البته مقصود از آزادی، آزادی سیاسی و فکری است نه هتک حرمتها و پرده‌دریها و بی‌عفتیها.

مردم اگر آزاد باشند به ولخرجیهای ارگانها، به کم‌کاریهای مامورین و به مزاحمتهای بیجا اعتراض می‌کنند و قهرا مسئولین ناچار می‌شوند جهاتی را رعایت کنند. احزاب سیاسی بر کارهای دولت نظارت می‌کنند و جلوی بسیاری از تخلفات را می‌گیرند و دولت چون نماینده مردم است ناچار می‌شود به گفته‌ها توجه کند. یک وقت من به مرحوم امام (ره) گفتم مردم فقط این چند صد نفری که برای ما و شما شعار می‌دهند نیستند، تازه خود اینها هم چون به دین و روحانیت علاقه دارند شعار می‌دهند ولی در دل خواسته‌ها و اعتراضاتی هم دارند و اگر به خواسته‌های آنان توجه نشود بتدریج دل‌سرد می‌شوند.

### پخش قدرت و نظارت مردم

س: این مطلب را که حضرتعالی می‌فرمایید مطلب اساسی و درستی است، اما این نظریه را باید در یک سیستم پیاده کرد یا فقط یک توصیه اخلاقی است؟! در سیستم فعلی به صورت متمرکز عمل می‌شود، مقام ولایت فقیه بر اساس نظریه نصب یک مقامی است که از طرف خدا به فقها داده شده و نظام هم مشروعیتش را از وی می‌گیرد و همه قوا در وی متمرکز می‌شود و از او به دیگر افراد و قسمتها پخش می‌شود و هم‌اکنون نظام ایادی و اعضاء - دست و بازوهای - او هستند، بر اساس این نظریه پس چه جایگاهی برای ابراز نظر مردم غیر از پیروی و تبعیت باقی می‌ماند؟! ج: باید سیستم به گونه‌ای باشد که حق مردم پایمال نشود، به نظر ما امر حکومت امر مردم است و مردم هستند که در چهارچوب شرایطی که اسلام برای رهبران جامعه مشخص کرده فرد یا افرادی را برای رهبری خود برای زمانی معین بر می‌گزینند و همواره به صورت مستقیم توسط روزنامه‌ها و احزاب بر کارهای او نظارت دارند، تداوم حکومت وابسته به رضایت مردم و اکثریت جامعه می‌باشد، ما در مباحث حکومت اسلامی که در چهارجلد به چاپ رسیده است ادله نصب فقها از ناحیه امامان معصوم (علیهم‌السلام) را کافی ندانسته و ولایت مطلقه را به آن معنا که فقیه هر کار دلش خواست و هر چه را به نظرش درست آمد انجام بدهد درست ندانستیم، در آن کتاب یک فصل مستقلی در ارتباط با بیعت و یک فصل در ارتباط با ضرورت مشورت مطرح کردیم که تا اندازه‌ای از وجود استبداد در حکومت اسلامی پیشگیری می‌کند و این مباحث در جای خود به تفصیل مورد گفتگو واقع شده است. ولی فقیه باید اولاً منتخب مردم باشد، ثانیاً او وظایف مشخصی دارد که در قانون اساسی مشخص شده است و مردم هم به آن قانون اساسی رای داده‌اند، و در همان چهارچوب ولی فقیه منتخب مردم می‌تواند اعمال ولایت کند. قانون را مجلس مشخص می‌کند و اجرای آن در اختیار رئیس جمهور است که منتخب مردم می‌باشد و ولی فقیه نظارت می‌کند و جلوی انحرافات را می‌گیرد، آن نحو ولایت مطلقه و حکومت مطلقه‌ای که آقایان برای فقیه قائلند با جمهوریت نظام و انتخاب نمایندگان و رئیس جمهور از ناحیه مردم در تضاد می‌باشد.

مهم این است که مردم باید این آزادی را داشته باشند که اگر علیه رهبر جامعه هم نظری دارند بتوانند نظر خودشان را ابراز کنند، شما می‌بینید در همین آمریکا که این قدر ما علیه آن شعار می‌دهیم اگر کسی علیه کلینتون - رئیس جمهور آمریکا - هم حرفی داشته باشد می‌تواند حرفش را بزند و با این گفتنها هم به هیچ وجه کلینتون تضعیف نمی‌شود. در ظرف آن چهارسال که مشخص شده در چهارچوب وظایف حکومت می‌کند و مخالفین هم علیه شخص کلینتون نظراتشان را در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون و مجلس و جاهای دیگر مطرح می‌کنند، منتها

اگرید عمل بکند حزیش زیر سؤال می‌رود و برای دوره بعد انتخابش نمی‌کنند و یا در همان دوره از کار برکنارش می‌کنند. علاوه بر این به اعتقاد ما مردم می‌توانند اختیارات والی منتخب خود را محدود و یا تفکیک نمایند و از تمرکز آن جلوگیری کنند، برای او مدت تعیین کنند و یا ضمن بیعت شرایطی را -که با شرع مخالفت ندارد- قرار دهند و سیستم حاکمیت را در قانون اساسی به گونه‌ای قرار دهند که حق نظارت آنان بر حاکمان تضمین گردد.

س: قانون احزاب که در قانون اساسی هم پیش‌بینی شده چرا تاکنون در جمهوری اسلامی ایران اجرا نشده است؟

ج: کار نادرستی بوده که اجرا نشده، احزاب باید به صورت واقعی و مستقل وجود داشته باشد نه اینکه توسط خود حکومت و یا افراد منسوب به حاکمیت مثل زمان شاه حزب درست شود و مردم هم مجبور باشند فقط در همین احزاب دولتی ثبت نام بکنند، احزاب به این شکل بود و نبودش فرقی نمی‌کند. مطلبی هم از اینجانب در مورد احزاب منتشر شده (پیوست شماره ۱۱۷) که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

## آخرین پرسش

س: به عنوان آخرین پرسش در این محور، حضرتعالی که در زمینه مسائل حکومتی اسلام چند مجلد کتاب نوشته‌اید و عمر خویش را در مسائل سیاسی-مبارزاتی گذرانده‌اید و در مبانی فقهی نیز فقیه و کارشناس هستید بفرمایید آیا مبنای ولایت و حاکمیت فقیه یک حکم‌خدایی است یا مردمی؟ آیا با توجه به پیچیدگی اداره جامعه در شرایط فعلی می‌توان قدرت را به طور مطلق در دست یک نفر متمرکز کرد و فقط بر صلاحیت فردی وی تکیه کرد و همواره نگران فروریختن این صلاحیتها بود؟ آیا تمرکز قدرت فسادآور نیست؟ و بفرمایید جایگاه مردم در نظام ولایت فقیه چگونه است؟

ج: همان‌گونه که ما در مباحث ولایت فقیه به طور مفصل یادآور شده‌ایم حکومت «امر مردم» است، در واقع مردم هستند که برای اداره جامعه خود بر اساس ملاکهایی که خداوند مشخص فرموده صالحترین فرد را برای حاکمیت خود و بالطبع صالحترین افراد را برای حکومت خود برمی‌گزینند و اختیارات و وظایف او را در چهارچوب قوانینی که مشخص کرده‌اند و مورد قبول آنهاست معین می‌کنند، ما در جلد اول کتاب ولایت فقیه (جلد دوم مبانی فقهی حکومت اسلامی) مبحث بیعت را مطرح کرده‌ایم که در واقع مردم با بیعت خود که یک قرارداد طرفینی است و عمل در چهارچوب قانون اساسی هم طبعاً یکی از شرایط ضمن عقد می‌باشد حاکم یا حاکمیت را معین می‌کنند، و همان‌گونه که مردم با بیعت خود اطاعت خود را در اختیار حاکمیت می‌گذارند حاکمیت هم باید به لوازم این بیعت پایبند باشد و حقوق مردم را رعایت نماید و به مقتضای آیه شریفه: «أوفوا بالعقود» و آیه شریفه: «و أوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً» طرفین باید به عهد و قرارداد اجتماعی خود وفادار باشند.

در حکومت دینی تمرکز قدرت دست هیچ کس نیست، قدرت مطلق فقط از آن خداوند است و هیچ کس چه حاکم و چه غیر حاکم نمی‌تواند بگوید من به خداوند از دیگران نزدیکترم، خداوند برای حکومت و کارگزاران شرایط و وظایفی معین کرده است برای مردم هم وظایفی معین کرده، و قراردادهای اجتماعی را هم محترم شمرده و همه را ملزم به رعایت آنها دانسته است. خداوند مردم را بر سرنوشت خود که تشکیل حکومت هم یکی از آنهاست حاکم کرده و سرنوشت آنان را به دست خودشان سپرده است، هر چند برای حاکم منتخب شرایطی را که مطابق عقل و منطق نیز می‌باشد مشخص نموده است، حال اگر مردم این حق را برای خودشان محفوظ نگاه نداشتند و به رایگان از دست دادند دیگر تقصیر دین یا خداوند نیست. ولایت فقیه در واقع ولایت قانون و ولایت فقه و احکام خداوند است، حکومت هم «امر مردم» است، پس هر شکل و سیستم حکومتی که بتواند بیشتر و بهتر دستورات خداوند را اجرا کند و بیشتر از همه مورد تایید و رضایت مردم باشد، چه

رهبر یک نفر باشد یا چند نفر چه متمرکز باشد و چه غیر متمرکز، این به حکومت اسلامی نزدیکتر است. از دیدگاه ما که به قیامت معتقد هستیم قدرت و حکومت یک امتحان بزرگ الهی است که خداوند هم حاکمان و هم مردم را با آن امتحان می‌کند. البته اینها مباحثی است که باید در جای خودش مورد گفتگو قرار گیرد.

- ما پرسشهایمان را در همین جا به پایان می‌بریم و از اینکه در این مدت وقت خود را در اختیار ما گذاشتید و به سئوالات ما جواب دادید نهایت سپاسگزاری و کمال تشکر را داریم.  
- من هم به سهم خود از همه آقایانی که زحمت کشیدند و با جدیت و پشتکار این کار را به انجام رساندند تشکر می‌کنم، و از خداوند متعال برای شما آرزوی عمر پربرکت و حسن عاقبت دارم.

والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المومنین و رحمه الله و برکاته

× × ×

**ادامه دارد... <<< (پیوست‌ها)**



▶▶ **KIM eNews** ◀◀



MAC.G4 NisusWriter/ Kista InfoMedia/ KIM eNews/ kelk@chello.se/2000-12-17

■ خواننده گرامی؛ جهت تهیه شماره‌های پیشین خبرنامه به سایت‌های زیر مراجعه کنید.

آدرس سایت گویا: <http://www.gooya.com>

آدرس سایت مهدی: [www.mehdis.com](http://www.mehdis.com)

■ اطلاعیه‌ها و اخبار ویژه‌ی خود را جهت انعکاس در این خبرنامه برای ما ارسال دارید.